

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

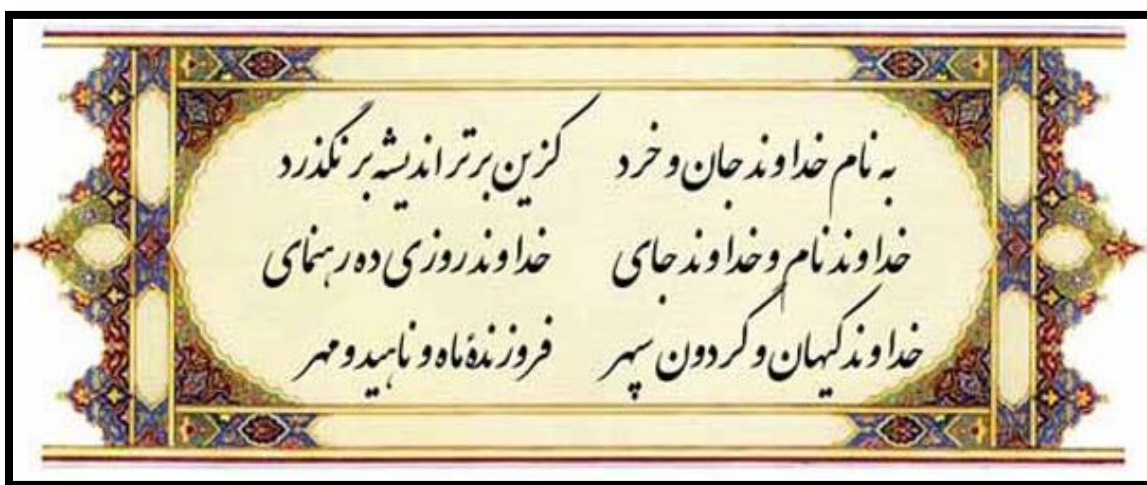
کلیات نکات دستوری ادبیات فارسی

دوره اول و دوره دوم دبیرستان

دبیرستان دوره اول :

غیر دولتی نواندیشان منطقه 18

گرد آورنده : محمود کریمی



با عرض سلام و درود خدمت همکاران گرامی

توجه شما را به نکات زیر جلب میکنم :

گرد آورنده ی این مطلب سعی کرده است که تمام آرایه های ادبی را برای شما ذکر کند که مورد استفاده ی همکاران و خوانندگان محترم قرار گیرد.

محمود کریمی

آشنایی با یکسری اصطلاحات ادبی

مصراع :

مصراع یا مِصرَع یا نیم بیت کوچکترین جزء از کلام موزون (شعر) در شعر کلاسیک فارسی و واحد وزنی شعر است. موسیقی درونی شعر در یک مصرع شکل می‌گیرد و شعر ادامه می‌یابد.

مثال: میزار موری که دانه‌کش است

این مثال بالا یک مصرع از اشعار فردوسی است

بیت :

کوچکترین واحد شعر بیت است که از دو مصرع هم وزن تشکیل می‌شود
مانند :

یوسف گم گشته باز آید به کنعان غم مخور

کلبه احزان شود روزی گلستان غم مخور

در اینجا از یوسف تا غم مخور اول یک مصرع و الباقی یک مصرع دیگر است که میبینیم از پیوستن دو مصرع یک بیت تشکیل شد.

قافیه :

قافیه در لغت به معنی "از پی رونده" است اما در اصطلاح ادبی حرف یا حروف مشترک پایانی کلماتی است که در آخر مصراعها یا بیتها می‌آید و در شعر وزن ایجاد می‌کند.

به این حرف یا حروف مشترک، "قافیه" می‌گویند و به کلماتی که این حروف در آنها بکار رفته اند "کلمات هم قافیه" می‌گویند

مثال :

ای نام تو بهترین سرآغاز بی نام تو نامه کی کنم باز

سرآغاز" و "باز" کلمات هم قافیه اند و " از " که حروف مشترک هستند قافیه " است. امروزه در اصطلاح کاربردی منظور از قافیه همان کلمات هم قافیه است.

منظور از حروف الحاقی قافیه:

حروف قافیه را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد: حروف اصلی و حروف الحاقی.

حرف یا حروفی را که جزء اصلی قافیه‌اند را «حروف اصلی» می‌نامیم. برای مثال، در بیت زیر از باباطاهر، «ربابم» و «خرابم» قافیه‌اند و حروف اصلی قافیه «ابم» است.

دو زلفانت گرم تار ربابم چه می‌خواهی ازین حال خرابم

حرف یا حروفی (مانند نشانه‌های جمع، پسوندها، ضمائر متصل، شناسه‌های فعل، نون مصدر و...) را که به قافیه‌ها الحاق شده‌اند، «حروف الحاقی» می‌نامیم.

مثلاً در بیت زیر، حرف «ی» در آخر قافیه‌های «نوروز» و «برافروز» حرف الحاقی است:

ز کوی یار می‌آید نسیم باد نوروزی

از این باد ار مدد خواهی چراغ دل برافروزی

منظور از قافیه میانی چیست؟

گاهی قافیه علاوه بر پایان مصراع‌ها، در درون آن‌ها نیز می‌آید که به آن «قافیه درونی» می‌گوییم و شعری که چنین قافیه‌ای دارد «شعر مسجع» نامیده می‌شود.

ابیات زیر مثال‌هایی هستند که قافیه درونی دارند:

ربع از دلم پر خون کنم، اطلال را جیحون کنم
خاک دمن گل‌گون کنم، از آب چشم خویشتن

در این شعر خون و گلگون قافیه هستند که در وسط شعر آمده اند

ردیف چیست؟

ردیف به کلمه یا کلماتی گفته می‌شود که در پایان مصراع عیناً تکرار می‌شوند. شعری که ردیف داشته باشد را «مرتّف» می‌گویند. در بیت زیر، کلمه «برخیزم» ردیف است و قافیه‌ها «جان» و «جهان» هستند:

مژده وصل تو کو کز سر جان برخیزم

طایر قدسم و از دام جهان برخیزم

در این بیت بر خیزم عیناً در پایان هر مصراع آمده پس می‌گوییم این بیت ردیف دارد.

ردیف شعر را دلنشین و آن را آهنگین‌تر می‌کند.

نکات:

الف) وجود قافیه در شعر منظوم ضروری است، اما آوردن ردیف اختیاری است.

ب) گاهی واژه‌های قافیه لفظ و نوشتار یکسان، اما معنایی متفاوت دارند. در این حالت، جناس تام یا همسان داریم و این دو کلمه ردیف نیستند. زیرا برای آنکه دو

کلمه ردیف باشند، باید هم در لفظ و نوشتار و هم معنا یکسان باشند. در چنین مواردی، دو کلمه قافیه‌اند برای یادگیری جناس تام به بخش آرایه های ادبی مراجعه فرمایید.

منظور از ذوقافیتین:

قافیه دوگانه که به آن «ذوقافیتین» نیز می‌گویند، بر اشعاری نام نهاده می‌شود که دو قافیه نزدیک به هم یا در کنار هم داشته باشند. ابیات زیر قافیه دوگانه دارند ای از مکارم تو شده در جهان خبر

افکنده از سیاست تو آسمان سپر

در این بیت جهان با آسمان و خبر با سپر هم قافیه هستند و این بیت دو قافیه دارد. در مواردی که در پایان ابیات دو قافیه می‌آید، قافیه پایانی «قافیه اصلی» و قافیه قبل آن «قافیه فرعی» یا «قافیه دوم» نامیده می‌شود.

نکته: ذوقافیتین اغلب در مواردی می‌آید که واژه دوم ظاهراً ردیف است. اما، همان‌طور که پیش‌تر گفتیم، باید دقت کنید که کلمات ردیف علاوه بر ظاهر یکسان باید در یک معنی یا نوع دستوری یکسان باشند.

منظور از منظوم و منثور چیست؟

منظوم: از ریشه لغوی نظم می‌آید و به معنی شعر می‌باشد.

منثور: از ریشه لغوی نثر نشأت می‌گیرد و به معنی متن می‌باشد.

تخلص چیست؟

تخلص در لغت به معنای رهایی یافتن و خلاص شدن است.

اما در ادبیات فارسی وقتی شاعری از اسم هنری یا واقعی خودش توی شعر به کار می‌بیره و یا خود را خطاب قرار می‌دهد یعنی تخلص بکار رفته و بیشتر در بیت

های پایانی دیده میشود که شهریار و حضرت حافظ از بیشترین تخلص استفاده می کردند.

مثال:

محال است سعدی که راه صفا

توان رفت جز برپی مصطفی

در اینجا سعدی خود را خطاب قرار داده است پس تخلص صورت گرفته است.

نکته : اگر شاعر نام شخص دیگری غیر از خود را در شعر برد دیگر تخلص صورت نگرفته و آن تضمین است برای یادگیری آن به بخش آرایه های ادبی میتوانید مراجعه کنید.

منظور از موقوف المعانی:

هرگاه معنای یک بیت، ناقص و برای تکمیل معنای آن به بیت یا بیت های بعدی نیاز باشد، به آن دو یا چند بیت موقوف المعانی می گویند. موقوف به معنای ایستانده و وابسته است و منظور از موقوف المعانی این است که درک معنای یک... مصراع یا بیت وابسته به معنی مصراع یا بیت بعدی است.

در شعر، موارد بی شماری وجود دارد که بدون وقف خواننده باید خطوط یا مصرع های بعدی را پشت سر هم بخواند تا به جایی برسد که جمله تمام شده باشد.

نمونه:

گر تو خواهی به وصالم برسی

باید این لحظه بی خوف و درنگ

روی و سینه تنگش بدری

دل برون آری از آن سینه تنگ

گاه شاید بدون اتصال به مصرع دوم حس کنیم که مصرع نخست برای خودش جمله کاملی است، ولی با شروع مصرع دو متوجه می‌شویم که باید آن را در ادامه جمله قبل بخوانیم یعنی به هم پیوستن دو یا چند بیت به یکدیگر را موقوف المعانی می‌نامند.

هجا چیست؟

محل تشکیل هجا از ترکیب واج‌ها است. اما واج چیست؟ واج کوچک‌ترین واحد صوتی زبان است که توانایی تغییر معنا دارد. در زبان فارسی مجموعاً بیست‌ونُه واج داریم. از این بیست‌ونُه واج، بیست‌وسه تایی آن صامت و شش تایی دیگر مصوت است.

تعریف هجا بسیار مشکل و تقریباً ناممکن است. فقط می‌توانیم بگوییم تعریف واج در هر زبانی با زبان دیگر فرق دارد. ما در زبان فارسی فقط به تعریف صوری آن اکتفا می‌کنیم و تعریف زیر را ارائه می‌کنیم.

* هجا از ترکیب یک مصوت با یک یا چند صامت به‌وجود می‌آید.

با توجه به تعریف بالا، تعداد هجاها به تعداد مصوت‌هاست، در هر عبارت هر مقدار مصوت باشد همان مقدار هجا نیز هست. شاید به‌نظر برسد که از ترکیب صامت‌ها و مصوت‌ها بتوانیم انواع بی‌شماری هجا بسازیم. اما امکان ساختن هجا بسیار محدود و حتی تعداد آن‌ها بسیار کمتر از واج‌ها است.

مثال: کلماتی مانند نه و کار و ما و.... در اعراب (َ) خود هجا دارند

قطعه ادبی:

نثر دو گونه است: نثر زبانی و نثر ادبی.

نثر زبانی معمولاً در نوشتن گزارش‌ها، مقاله‌ها، متن‌های آموزشی و اداری استفاده می‌شود. در نثر زبانی عناصر خیال، احساس و آرایه‌های ادبی به کار نمی‌رود تا مسیر برداشت‌های گوناگون بسته شود؛ مثلاً اگر متن قانون با آرایه‌های ادبی همراه شود، برداشت‌های متفاوت، امکان اجرای دقیق آن را با مشکل مواجه می‌سازد.

اما نویسندگان در نثر ادبی به مدد تخیل از عناصری مانند تشبیه، استعاره، کنایه، سجع، تضاد، واج آرایی و آشنایی زدایی استفاده می‌کند و متنی می‌آفریند که زیبا، خوش آهنگ، تأثیرگذار و در ذهن و زبان مانا تر است. گاه نویسندگان به نوشتن متن‌هایی می‌پردازند که متأثر از حالات عاطفی مانند شادی، غم، عشق، ترس و شگفتی است. مشاهده پدیده‌های طبیعی مانند طلوع و غروب خورشید، دریا، جنگل، سیل، زلزله، برخورد با حوادث و رویدادهای زندگی مانند تولد، مرگ، ازدواج، شکست و پیروزی، و رخدادهای اجتماعی مانند انقلاب، فقر، مهاجرت از آن جمله است. این مشاهدات زمین نوشتن متن‌هایی می‌شود که در صورت بهره‌گیری از خیال و احساس در آنها و به شرط کوتاه بودن، قطعه ادبی نامیده می‌شوند.

قطعه ادبی ممکن است محصول برانگیخته شدن احساس بر اثر تماشای فیلم، خواندن شعر، شنیدن یک خبر تأثیرگذار یا یک نکته بدیع و برانگیزاننده باشد.

نکات مهم در نوشتن قطعه ادبی:

برای نگارش قطعه ادبی لازم است به ویژگی‌های زیر توجه کنیم:

(۱) نگاه تازه و بدیع به موضوع یا پدیده

اگر پدیده یا موضوع را آن گونه که نگاه‌های عادی و معمولی می‌بینند توصیف کنیم و به همان توصیفات کلیشه‌ای و تکراری بپردازیم، متن ملال آور و غیرجذاب خواهد شد. طرح ناگفته‌ها و نادیده‌ها و ابعاد ناگاوید. پدیده‌ها، زمینه خلوت و جذابیت متن را فراهم می‌آورد. نویسنده قطعه ادبی «چراغ سبز»، پدیده چراغ سبز و قرمز را تکیه گاه پرداختن به یکی از موضوعات مهم زندگی انسان یعنی «مسیر زندگی» قرار داده است.

هر موضوعی و هر پدیده‌ای می‌تواند زمینه ساز نوشتن قطع ادبی شود. نگاه متفاوت به پدیده‌ها و پرهیز از توصیف‌های کلیشه‌ای و تکراری، توجه و کنجکاوی خواننده را برمی‌انگیزد. اگر حرف‌های معمولی و همیشگی درباره بهار، تابستان، پاییز و زمستان گفته شود یا درباره موضوعات و مفاهیمی چون عشق، خدا، شادی، عدالت، آزادی، انقلاب، عاشورا، انتظار و غم به تکرار توصیف‌ها و تصویرهایی که پیش‌تر گفته اند بپردازیم، متنی چندان جذاب و دلپذیر پدید نخواهد آمد.

۲) استفاده بجا و به اندازه از آرایه‌های ادبی

نثر ادبی به دلیل بهره بردن از عنصر خیال، سرشار از آرایه‌های ادبی است. نویسنده با بهره گیری از آرایه‌هایی چون تشبیه، تشخیص، استعاره، مراعات نظیر و تضاد متنی زیبا، جذاب و تأثیرگذار می‌آفریند.

فعالیت:

می‌توانید بگویید در جمله «چراغ درختان که زرد و قرمز می‌شود، پاییز از چهارراه فصل‌ها می‌گذرد» چه آرایه‌هایی دیده می‌شود؟

قلمرو ادبی: چراغ: استعاره از برگ درختان / پاییز می‌گذرد: جانبخشی / چهارراه فصل‌ها: اضافه تشبیهی

آرایش غلیظ متن با آرایه‌ها و نبود تناسب بین آنها نه تنها ممکن است متن را از سادگی و زیبایی طبیعی دور کند، بلکه چه بسا متنی مصنوعی و حتی پیچیده پدید

می‌آورد. بعضی از متن‌های مسجّع کهن که از تشبیه و استعاره و سجع و تضاد و کنایه و تلمیح لبریز شده اند، از این جمله اند. شیرینی بیش از حد، دل زدگی می‌آورد. متنی که آرایه‌ها به اندازه در آن به کار نرود به خوراکی شبیه است که شوری یا شیرینی آن دل را بزند. خوب گفته اند که: اندازه نگه دار که اندازه نکوست.

(۳) آغاز زیبا و گاه متفاوت، ادامه مناسب و پایان بندی تأثیرگذار

آنگاه که قطعه ادبی از ویژگی‌های زیر برخوردار باشد، مخاطب را با خود همراه می‌سازد و بر او تأثیری ژرف و ماندگار می‌نهد:

* ادامه و تداوم مناسب داشته باشد.

* پایان آن تفکربرانگیز و همراه با آشنایی زدایی (غافل‌گیری و اعجاب‌آوری) باشد.

آشنایی زدایی:

به سخنی گفته می‌شود که بر خلاف هنجار (سخنان معمول) باشد. به دیگر سخن، نویسنده یا هنرمند در اثر خود به گونه‌ای نامعمول به پدیده‌ها بنگرد و بدین ترتیب بکوشد تا نگاهی نو به پیرامون خود بیندازد و برای خوانندگان شگفتی بیافریند. برای نمونه در بیت‌های زیر از سهراب سپهری آشنایی زدایی دیده می‌شود:

من نمی‌دانم / که چرا می‌گویند اسب حیوان نجیبی است کبوتر زیباست / و چرا در قفس هیچ‌کسی کرکس نیست / گل شبدر چه کم از لاله قرمز دارد؟ / چشم‌ها را باید شست جور دیگر باید دید.

در بیت‌های بالا اشاره شده است که به جای کبوتر یا قناری کرکس در قفس نگه دارند و یا گل شبدر را هم ارز گل لاله بدانند که این کار خلاف هنجار است.

*متن قطعه ادبی نه مانند پیامک‌ها، تابلوها و نوشته‌های تبلیغاتی خیلی کوتاه است، نه مانند کتاب، بلند و طولانی است. قطعه ادبی معمولاً از چند صفحه تجاوز نمی‌کند.

طنز:

طنز، هنری است که عدم تناسب در عرصه‌های مختلف اجتماعی را که در ظاهر متناسب به نظر می‌رسند، نشان می‌دهد و این خود مایه خنده می‌شود. هنر طنزپرداز، کشف و بیان هنرمندانه و زیبایی‌شناختی عدم تناسب در این "متناسبات" است.

ریشه واژه:

طنز واژه‌ای عربی است و در واژه به معنای مسخره کردن، طعنه زدن، عیب کردن، سخن به رموز گفتن و به استهزا از کسی سخن گفتن است.

طنز از اقسام هجو است اما فرق آن با هجو این است که آن تند و تیزی و صراحت هجو در طنز نیست. وانگهی در طنز معمولاً مقاصد اصلاح طلبانه و اجتماعی مطرح است طنز کاستن از مقام و کیفیت کسی یا چیزی است به نحوی که باعث خنده و سرگرمی شود و گاهی در آن تحقیری باشد.

تعریف اصطلاح:

در ادبیات طنز به نوع خاصی از آثار منظوم یا منثور ادبی گفته می‌شود که اشتباهات یا جنبه‌های نامطلوب رفتار بشری، فسادهای اجتماعی و سیاسی یا حتی تفکرات فلسفی را به شیوه‌ای خنده دار به چالش می‌کشد.

در تعریف طنز آمده است: (اثری ادبی که با استفاده از بذله، وارونه سازی، خشم و نقیضه، ضعف‌ها و تعلیمات اجتماعی جوامع بشری را به نقد می‌کشد.)
دکتر جانسون طنز را این گونه معنی می‌کند: (شعری که در آن شرارت و حماقت سانسور شده باشد.)

استعمال کلمه طنز برای انتقادی که به صورت خنده آور و مضحک بیان شود در فارسی معاصر سابقه زیاد طولانی ندارد. هرچند که طنز در تاریخ بیهقی و دیگر satire آثار قدیم زبان فارسی به کار رفته، ولی استعمال وسیعی به معنای اروپایی نداشته است. در فارسی، عربی و ترکی کلمه واحدی که دقیقاً این معنی را در هر سه زبان برساند وجود نداشته است. سابقاً در فارسی هجو به کار می‌رفت که بیشتر جنبه انتقاد مستقیم و شخصی دارد و جنبه غیر مستقیم ساتیر را ندارد و اغلب آموزنده و اجتماعی هم نیست. در فارسی هزل را نیز به کار برده اند که ضد جد است و بیشتر جنبه مزاح و مطایبه دارد.

در ادبیات کلاسیک فارسی، طنز در میان آثار نویسندگان دوره‌های مختلف به اشکال گوناگون وجود داشت. در صدر این افراد، عبید زاکانی پدر هنر طنز در ادبیات فارسی است. عطار نیشابوری نیز در الهی نامه جنبه‌هایی از طنز دارد. با ظهور مشروطیت و ایجاد فضای نسبتاً باز مطبوعاتی، طنز بندهای تفریح‌های افراطی و سطحی را گسست و به عنوان نوع ادبی بسیار جدی، توجه بسیاری از نویسندگان و شعرای بزرگ را به خود جلب کرد. از جمله میرزا آقا خان کرمانی، از طنزپردازانی که در راه هدفش جان باخت. علی اکبر دهخدا، سید اشرف الدین قزوینی (نسیم شمال)، میرزاده عشقی و زین العابدین مراغه‌ای از پیشگامان طنز در ادبیات فارسی در دوران انقلاب مشروطه بودند. در نسل‌های بعدی محمدعلی جمالزاده، صادق هدایت، بهرام صادقی، منوچهر صفا، ایرج پزشک‌زاد نویسندگانی بودند که طنز را در برنامه کارشان داشتند. از طنزپردازان بنام معاصر ایران می‌توان هادی خرسندی، عمران صلاحی، منوچهر احترامی، سید ابراهیم نبوی، کیومرث صابری فومنی (گل آقا)، ابوالفضل زرویی نصرآباد (ملانصرالدین)، ابوالقاسم حالت، جمشید عظیمی نژاد، دکتر فرشاد روشن ضمیر و دکتر مازیار نصرتی را نام برد.

در ادبیات فارسی طنز چه به صورت شعر و چه به صورت نثر، به صورت قطعات کوتاهی در دست است و فقط در سالیان اخیر و بعد از رواج رمان نویسی است که داستان‌های بلند مبتنی بر طنز پدید آمده است، مانند آثار طنز

نویس معروف ایرج پزشک زاد و برخی از آثار صادق هدایت. بزرگترین طنز نویس در ادبیات قدیم فارسی، عبید زاکانی است که از او آثاری به نظم و نثر در طنز به جا مانده است. طنز نویس بزرگ معاصر شادروان علی اکبر دهخدا صاحب چرند و پرند است. از آنچه که طنز و هجو معمولاً به هم رد آمیخته است، برخی از قطعات ایرج میرزا را هم می توان طنز دانست.

مناظره:

مناظره در لغت به معنی با هم نظر کردن، فکر کردن در حقیقت و ماهیت چیزی است. در واقع به مجادله و نزاع با همدیگر و بحث با یکدیگر در حقیقت و ماهیت چیزی مناظره گویند. مناظره استفاده از فنون جدل بر پایه مقدمات مشهور مناظراتی است که معمولاً با استفاده از ابزار سؤال و جواب ایجاد می شود و سائل یا مجیب هر یک در موقعیت مورد نظر خود باید با احکام مناظراتی از تنگنای جدل خارج شوند.

آداب مناظره، مجموعه ضوابطی که هنگام بحث و گفت و گوی فلسفی، علمی، دینی و اعتقادی باید مراعات شود. در جهان اسلام، گاهی به جای «آداب المناظره»، اصطلاح «آداب البحث» به کار رفته است.

ژرف ساخت مناظره حماسه است، زیرا در آن بین دو چیز بر سر برتری و فضیلت خود بر دیگری نزاع و اختلاف درمی گیرد و هر یک با استدلالاتی خود را بر دیگری ترجیح می نهد و سرانجام یکی مغلوب یا مجاب می شود.

علاوه بر قالب شعر، مناظره همچنین گاهی به صورت نثر است و مخصوصاً در مقاله دیده می شود.

در ادب فارسی، مناظره بر مبنای «سؤال و جواب» است و این هر دو خاص شعر فارسی است و قبل از اسلام هم در ادبیات ایران سابقه داشته است و مثلاً در منظومه درخت آسوریک دیده می شود.

نخستین شاعری که به نوع ادبی مناظره پرداخته، اسدی صاحب گرشاسبنامه و لغت فرس اسدی است. از او مناظره‌هایی به نام‌های مناظره آسمان و زمین، مغ و مسلمان، نیزه و کمان، شب و روز، عرب و پارسی به‌جا مانده‌است. همچنین در اشعار ناصر خسرو نیز مناظره به کار رفته‌است.

مناظره گاهی به صورت نثر است. در گلستان سعدی جدال سعدی با مدعی، نمونه یک مناظره منثور است.

از شاعران معاصری که به مناظره توجه داشته، می‌توان به پروین اعتصامی اشاره کرد. قالب شعری مناظره قصیده یا قطعه است.

((دستور زبان فارسی))

تکواژ چیست؟

کلمات فارسی، مانند دیگر زبان‌ها از مجموعه صوت‌ها تشکیل شده است. به کوچکترین شکل این اصوات در قدیم حرف می‌گفتند و امروزه آن را واج می‌نامند. واج در کلمات، باعث تغییر معنا می‌شوند و کوچکترین واحد زبانی هستند. باید این موضوع را در نظر داشته باشیم که امروزه اصطلاح حرف را تنها برای شکل نوشتاری واج‌ها به کار می‌برند.

تکواژ دومین واحد زبانی پس از واج است. یعنی از به هم پیوستن چند واج، یک تکواژ درست می‌شود که دارای نقش دستوری و معنایی مستقل هستند. تکواژها معمولاً به دو دسته تکواژ آزاد یا تکواژ وابسته تقسیم می‌شوند.

تکواژ آزاد دستوری:

به تکواژهایی گفته می‌شود که معنای مستقلی ندارند؛ اما در ساخت دستوری جمله به صورت مستقل به کار

1- حروف اضافه متمم‌ساز

از، به، با، تا، برای، در

2- حروف ربط همپایه ساز

و، ولی، اما، یا

3 - حروف ربط وابسته ساز

چون، اگر، زیرا، که، تا

4 - نقش‌نمای اضافه در ترکیب وصفی یا ترکیب اضافی

کتابِ من، خانه دوست، گل زیبا، دامن چین‌دار

5 - ضمائر جدا

من، تو، او، ما، شما، آن-، این، خود

6-حروف ندا

... ای، یا، آیا و

7-بِ قیدساز

بخوبی، بتازگی، بسختی

8- نشانه مفعولی رامی‌روند و انواع مختلفی دارند.

تکواژ آزاد قاموسی یا واژگانی:

تکواژهای واژگانی یا قاموسی، دارای معنای مستقل هستند. یعنی اگر نیاز داشته باشید، می‌توانید معنای آن را در لغتنامه یا هر فرهنگ لغت دیگری بیابید. برای مثال کلمات خانه، میز، کتاب و ... تکواژ آزاد هستند. از دیگر ویژگی‌های تکواژ آزاد می‌توان به موارد زیر نیز اشاره کرد:

1-نقش دستوری می‌پذیرند.

2-از لحاظ آوایی معمولاً مستقل هستند و می‌توان پس از ادای آنها کمی مکث کرد.

3-از لحاظ املائی می‌توان میان آن‌ها با تکواژهای دیگر فاصله میان واژه-ای را لحاظ کرد.

برای آنکه بدانید که معمولاً چه کلماتی تکواژ آزاد قاموسی یا دستوری تلقی می‌شوند، موارد زیر را به خاطر بسپارید:

1- اسم‌ها :

باغ، میز، آب، دیوار، ماشین، دفتر، بدن و...

2- صفت‌ها :

سرد، گرم، خوب، بد، تازه، داغ، سفید و...

3- بن ماضی و بن مضارع همه مصدرها و اسامی اشاره گو (بن مضارع گفتن)، خواند (بن ماضی خواندن)، این، آن و...
تکواژ وابسته:

به تکواژی گفته می‌شود که معنای مستقل در جمله ندارد و به‌تنهایی یک واژه به شمار نمی‌آید. این نوع تکواژها هیچ‌گاه در ساختمان جمله، استقلال معنایی، دستوری، املائی و آوایی ندارند و همیشه جایگاه دستوری، آوایی و معنایی خودشان را پس از پیوند با تکواژهای دیگر می‌سازند. تکواژهای وابسته دو گونه‌اند:

تکواژ وابسته تصریفی:

تکواژهای تصریفی یک واژه جدید خلق نمی‌کنند، بلکه حالت واژه را تغییر می‌دهند. تکواژهای تصریفی انواعی دارند:

1- نشانه‌های جمع (ها، ان، ون، ین، ات و...)

درخت‌ها، دانش‌آموزان، پیشنهادات، معلمان، مؤمنون

نکته: تکواژ ان که در بعضی واژه‌ها، معانی دیگری نظیر مکان،

تشبیه، زمان، قید حالت و اسم مصدر دلالت دارد و به جمع بودن دلالت

ندارد؛ در چنین حالتی، تکواژ اشتقاقی به شمار می‌آید. مانند:

شبانگاهان، خندان، یخبندان، سپاهان و...

2- یای نکره کتابی، مردی، روزگاری

3- ترین در صفت عالی و تر در صفت تفضیلی بزرگترین، خوب تر

4- نشانه‌های -م و -مین برای ساختن اعداد ترتیبی دوم و سومین

5- پیشوندهای فعلی:

ب: بینداز

م: مگو

می: می خورد

همی: همی گفت

ن: نترس

6- شناسه‌های مضارع

م: دانم

ی: دانی

د: داند

یم: دانیم

ید: دانید

ند: دانند

7- علائم کمکی در ماضی نقلی

ام: رفته‌ام

ای: رفته‌ای

است (رفته‌است $\Phi +$): تکواژ صفر

ایم: رفته‌ایم

اید: رفته‌اید

اند: رفته‌اند

8- علامت‌های ماضی‌ساز

د: رساند

ید: رسانید

9- تکواژ گذراسازِ ان

(ب + جه + ان) بجهان

(ب + رس + ان) برسان

تکواژ وابسته اشتقاقی

به تکواژهایی گفته می‌شود که باعث ایجاد واژه‌ای جدید با معنایی مستقل می‌شوند. مانند بان در کلمات نگهبان و باغبان یا ستان در گلستان و بوستان. همه پسوندها، پیشوندها و میانوندها، تکواژ وابسته اشتقاقی هستند.

تکواژهای اشتقاقی به دو دسته تقسیم می‌شوند، برخی از آنها واژه جدیدی می‌سازند اما مقوله دستوری آن را تغییر نمی‌دهد. مانند:

گل: اسم

گل + -ستان: گلستان (اسم)

باغ: اسم

باغ + -بان (اسم)

مشخص: صفت

نا + مشخص: نامشخص (صفت)

برخی دیگر علاوه بر ساختن واژه جدید، مقوله دستوری آن را تغییر می‌دهند؛ مانند:

هنر: اسم

هنر + مند: هنرمند (صفت)

خشم: اسم

خشم + گین: اندوهگین (صفت)

محبت: اسم

با + محبت: بامحبت (صفت)

چند نکته درباره شمارش تکواژها:

- 1- کلمات اینها، آنها، اینان، آنان از دو تکواژ ساخته شده‌اند. یعنی از یک تکواژ آزاد قاموسی (این، آن) و یک تکواژ وابسته تصریفی (ها، ان) ساخته شده‌اند.

2- واژه‌های بدون، بهر و برای ِ یک تکواژ هستند؛ زیرا کسره جزئی از این کلمه است و به همین دلیل نمی‌توانیم آن را به عنوان ی تکواژ جداگانه محاسبه کنیم.

3- برخی از کلمات با تکواژهای عربی ساخته شده‌اند؛ بنابراین با قواعد زبان مبدأ باید مورد شمارش قرار بگیرند، مانند کلمات وضعیت، حمیت، شفافیت که یت عربی در ساختمان آنها وجود دارد و باید یک تکواژ محاسبه شود.

4- واج‌های میانجی مانند ی، ک، گ، ج، و، همزه، تکواژ به شمار نمی‌آیند.

ترشیجات: ترشی+ ات (۲ تکواژ)

بچگی: بچه+ ی (2 تکواژ)

5- در فعل‌های آینده، تکواژ صفر یا تھی کاربرد ندارد. زیرا در این فعل‌ها شناسه به فعل کمکی خواه افزوده شده است.

خواهد گفت: خواه + - د + گفت (۳ تکواژ)

6- همه واژگانی که بر اساس مصدر عربی مفاعلة ساخته شود، یک تکواژ به شمار می‌روند.

مکالمه، مکاشفه، مجادله، محاوره، مناظره، مقابله، مشاوره، مداخله، مراقبه، مراقبت

7- نشانه‌های عربی مانند تأنیث، ال معرفه، تنوین و حروف جر در شمارش تکواژها محاسبه نمی‌شوند.

عکس انواع تکواژ



واژه چیست؟

واژه یا کلمه، سومین واحد زبان است که از یک یا چند تکواژ درست می‌شود،
مانند :

خانه، مدرسه، دفتر، کتاب، قلم، درست‌کاری، کارآفرین

انواع واژه از نظر ساختمان

واژه ساده

واژه‌های ساده، واژگانی هستند که تنها از یک تکواژ معنادار ساخته شده‌اند و
دیگر قابل تجزیه نیستند. مانند

دیوار، جنگل، ساعت، چوب و...

واژه غیر ساده

واژگان غیر ساده به اجزای معنادار کوچکتری قابل تقسیم هستند، مانند :

عروسک، دوچرخه، پنچرگیری، ماهیتابه و...

دستورنویسان، واژگان غیر ساده را به سه دسته تقسیم کرده‌اند :

واژه‌های مشتق یا واژگان وندی

کلمات مشتق از يك تكواژ معنادار و يك يا چند تكواژ معناساز (پیشوند، و پسوند) ساخته می‌شود.

زیبا: زیب + ا

نویسنده: نویس + نده

واژه‌های مرکب

این نوع از واژگان حداقل از دو تکواژ و یا بیشتر ساخته می‌شوند که لازم است همه آنها معنادار باشند، بنابراین اگر در واژه‌ای هرکدام از انواع وند به کار رفته باشد، آن کلمه مرکب نیست.

دفترمشق: دفتر + مشق
کارخانه: کار + خانه

نکته: دقت داشته باشید کلماتی مانند کوله‌پشتی باید با نیم‌فاصله نوشته شوند، چون دو کلمه کوله و پشتی واژه مستقل کوله‌پشتی را ساخته‌اند.

نکته: در هیچ واژه مرکبی وند به کار نمی‌رود.

واژه‌های مشتق- مرکب

کلمات مشتق- مرکب، همه ویژگی‌های کلمات ساده و مرکب را دارند؛ به این معنا که از حداقل دو تکواژ معنادار و یک وند ساخته می‌شوند.

سبزی‌خوردکنی: سبزی + خورد + کن + ی

سوزوگداز: سوز + و + گداز

نکاتی درباره شمارش واژه

1. افعالی مانند ماضی بعید، ماضی نقلی، ماضی التزامی، ماضی مستمر، مضارع مستمر، آینده و مجهول که جلو تر با آنها آشنا می شویم، دارای فعل کمکی هستند، پس روی هم رفته یک واژه به شمار می آیند :

دارد می رود: (1 واژه) شنیده می شود (۱ واژه)

2. همه واژگانی که بر اساس مصدرهای عربی مانند مفاعله ساخته شده اند، یک تکواژ و یک واژه به شمار می روند. مانند :

مبارزه، مکاشفه، مجادله، محاوره، مناظره، مقابله، مشاوره، مداخله، مراقبه، مراقبت، مکاشفت و...

3. نقش نمای اضافه - می یک واژه است.

مدادِ من: مداد + _ + من (۳ واژه)

4. برای یک واژه است و - متعلق به خود واژه است.

کتاب، برای تو است: کتاب + برای + تو + است (4 واژه)

5. ی اسنادی و ضمائر متصل (-م، -ت، -ش، -مان، -تان، -شان)، هم تکواژ هستند و هم واژه؛ انواع دیگر ی فقط تکواژ محسوب می شوند.

مدادت: مداد + -ت (۲ واژه)

تو خردمندی: تو + خردمند + ی (۳ واژه)

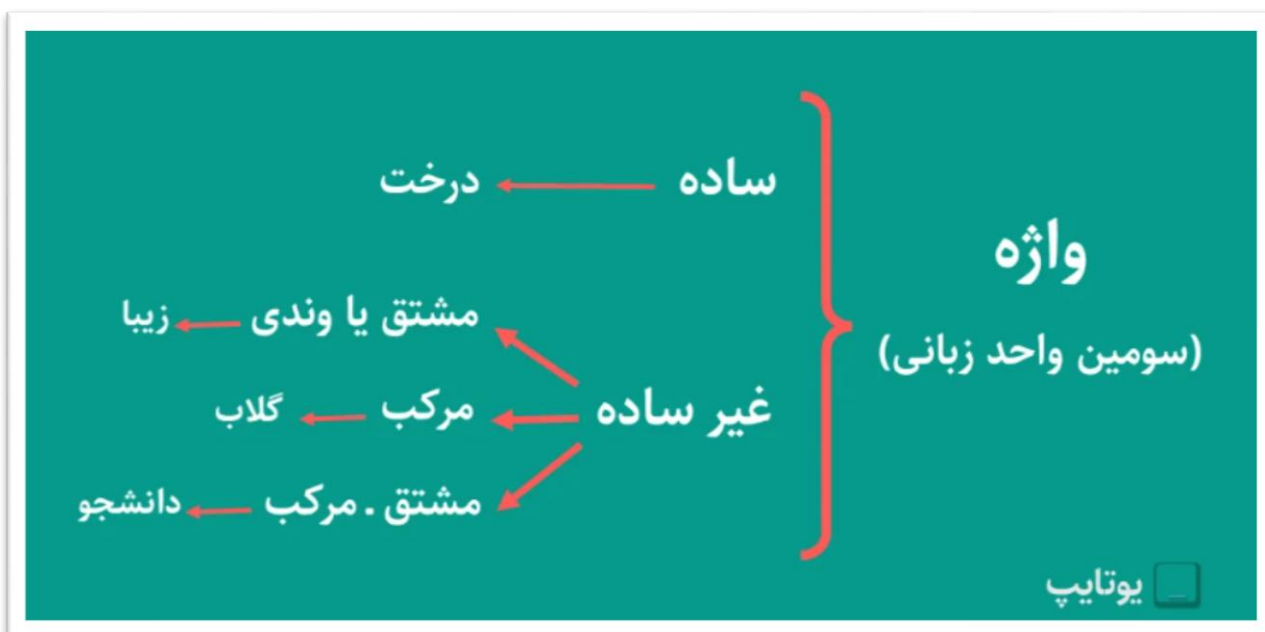
6. همچون و همچنین و اینچنین، یک واژه به شمار می روند.

همچنین برای شما: همچنین + برای + شما (۳ واژه)

7. شناسه‌های فعل، ی نکره، علامت‌های جمع (ها، ان، ون، ین، ات) به عنوان واژه جداگانه محسوب نمی‌شوند و با خود فعل یا اسم یک واژه را شکل می‌دهند.

8. نشانه‌های اختصاری مانند (ص)، (ع)، (ره)، (س) و ... حاصل یک قرارداد اجتماعی است و از نظر زبانی اعتباری ندارد؛ بنابراین در شمارش واژه نباید آن را لحاظ کنید.

9. تکواژهای آزاد قاموسی و دستوری هم در شمارش واژگان باید لحاظ شوند.



نقش نما چیست؟

واژه هایی هستند که به کمک آن ها می توانیم نقش کلمات را در جمله بازشناسی کنیم.

به جملات زیر دقت کنید:

کتابم را از قفسه ی کتابخانه برداشتم و با اشتیاق شروع به مطالعه کردم.

کتابم: مفعول / نشانه ی « را » نشانه ی مفعول است.

قفسه: متمم / حرف « از » یک حرف اضافه است که متمم بودن کلمه ی بعد از خود را نشان می دهد.

ای مردم! بدانید نتیجه ی تمام کارهایتان به خودتان بازمی گردد بنابراین هرکس باید مراقب کارهای خود باشد.

مردم: منادا / « ای » حرف نداست و کلمه ی پس از آن منادا می باشد.

وجود نشانه ی « کسره » (نقش نمای اضافه) پیش از « کارهایتان » نشانه ی مضاف الیه بودن آن است.

بنابراین: حرف ربط (پیوند) که دو جمله را به هم پیوند داده است.

اکنون در توضیح انواع نقش نما باید گفت:

1. را:

نقش نمای مفعولی است که بعد از گروه اسمی آمده و نشانه ی معرفه بودن مفعول است.

لیلا همانطور که نگاه می کرد کفش را برداشت و با عصبانیت از خانه خارج شد. شاید او این واقعیت را نتواند درک کند که پدرش تنها صلاح او را می

خواهد، اگر اندکی تامل کند درخواهد یافت که نمی تواند رویاهایش را با پنهان کردن واقعیات تحقق بخشد.

- مادر بزرگ هر روز عصر بساط مختصرش را به ایوان می آورد. استکان و نعلبکی ها را به دقت می شست و آن ها را خشک می کرد و به هر کدام از ما یک استکان چای داغ خوش رنگ می داد.

2. نقش نمای اضافه:

این نشانه بعد از اسم می آید و کلمه ی بعد از آن مضاف الیه یا صفت است. کلبه ی گلی آنان روی خاک خیس و نم کشیده ی کنار رودخانه قوز کرده بود و انگار پنجه های خود را به خاک فرو برده بود.

کسره ی اضافه نقش نمای مضاف الیه یا صفت است.

3. حرف اضافه:

حرف اضافه قبل از متمم می آید، به عبارت دیگر هر گروه اسمی که پس از حرف اضافه بیاید متمم است.

حرف اضافه نشانه ی متمم است.

- در زندگی زخم هایی است که مثل خوره روح را آهسته و در انزوا می خورد و می تراشد.

- مادرم را هر روز صبح می بینم دست هایم را روی صورت او می کشم. حالا دیگر تمام برجستگی ها و فرورفتگی های صورتش را از حفظ می دانم. هنوز هم وقتی با او حرف می زنم دوست دارم دستش را در دستم بگیرم. می پرسد: چرا دست هایم را می گیری؟

می گویم: چون از گرمی دست هایت جان می گیرم.

حرف ربط (پیوند): حرف ربط نقش نما دو گونه است:

الف) نقش نمای جمله های وابسته (پیوندهای وابسته ساز)

پیوندهای وابسته ساز پر کاربرد عبارتند از : چون، زیرا، اگر، با این که، گرچه، که، تا ...

- مادر می گوید دست های من از دست های او ماهرتر است زیرا من عادت کرده ام که شکل هرچیز را با لمس کردن به ذهن بسپارم.

- اگر گفتمی چه کسی به خانه ی ما آمده است، جایزه ی خوبی خواهی گرفت.

- ققنس مرغی خوش رنگ و خوش آواز است که منقار او سیصد و شصت سوراخ دارد.

ب) نقش نمای جمله های هم پایه (پیوندهای هم پایه ساز):

پرکاربردترین پیوندهای هم پایه ساز عبارتند از: و، اما، ولی، یا...

- بالهای پروانه ها رنگارنگ است ولی از وقتی که به دنیا آمده ام، رنگی جز سیاهی ندیده ام.

- اشک هایم مثل باران روی صورتم می لغزید اما اجازه ندادم کسی بفهمد.

- دلم می خواست خودم به تنهایی وارد اجتماع بشوم و زندگی را تجربه کنم.

دو جمله را که با پیوند هم پایه ساز به هم می پیوندند، جمله های هم پایه می گوئیم.

5. نشانه ی ندا:

در زبان فارسی سه نشانه ی ندا داریم: آی، ای، یا

این واژه ها نشانه ی ندا نام دارند و اسمی که بعد از آنها می آید را منادا می نامند.

- ای که مرا خوانده ای، راه نشانم بده.

- آی مردم ! بدانید آنچه را انجام می دهید به سود یا زیان خود انجام داده اید.

صفت چیست؟

به کلمه ای که حالت یا چگونگی و مشخصات مخصوص یک چیز را بیان میکند صفت می گویند مانند: زیبا، بد، چاق، زرد، خوشبو و ...

یکی از مهمترین نشانه های تشخیص صفت استفاده از پسوند های (تر یا ترین) به آخر کلمه است.

مانند: زیبا زیباترین که معنی می دهد و صفت است

و رضا رضاترین که معنی نمیدهد و صفت نیست

موصوف و صفت

اسمی که صفتی برای آن بیان می کنیم، «موصوف» به معنای «وصف شده» است. در زبان فارسی معمولاً ابتدا موصوف و سپس صفت می آید. البته گاهی نیز برعکس است و موصوف پس از صفت قرار می گیرد، مثلاً بزرگ مرد. در ادامه، این موضوع را بیشتر توضیح خواهیم داد.

انواع صفت

صفت ها را می توان به صورت نظام مند در دسته های مختلف بررسی کرد. در ادامه، شرح می دهیم که اقسام مختلف صفت چیست و چگونه ساخته می شود.

صفت بیانی یا توصیفی

گاهی صفت حالت یک اسم را بیان می کند. مثلاً در جمله «یک کیف چرمی خریدم» صفت «چرمی» بیان کننده جنس کیف است. یا در جمله «آن کیف بزرگ را بیاور» صفت «بزرگ» بیانگر اندازه کیف است. در جمله «کیف قهوه ای زیباست» نیز «قهوه ای» رنگ کیف را توصیف می کند.

این صفت‌ها و صفت‌هایی از این دست را صفت توصیفی یا بیانی می‌نامیم. در واقع، این صفت‌ها حالت و چگونگی اسم را بیان می‌کنند.

صفت شمارشی یا عددی

گاهی صفت به گونه‌ای است که در واقع کمیت یک اسم را مشخص می‌کند. مثلاً بیانگر مقدار یا تعداد کمی آن اسم یا ترتیبش است. برای مثال، در جمله «سه کیف خریدم» صفت «سه» تعداد کیف را مشخص می‌کند. یا در جمله «خانه ما در انتهای کوچه دوم است» صفت «دوم» ترتیب کوچه را نشان می‌دهد. یا در جمله «پاییز سومین فصل سال است» صفت «سومین» بیان کننده ترتیب فصل است.

صفت اشاره

گاهی برای مشخص کردن اسم، به آن اشاره می‌کنیم. مثلاً می‌گوییم: «آن کیف را بیاور» یا «آن مرد معلم است» در این جملات، کلمات «این» و «آن» به اسمی که در بر دارنده موصوف است اشاره می‌کنند و صفت اشاره نام دارند.

صفت پرسشی

گاهی پیش می‌آید که درباره اسم پرسشی داریم و با یک صفت پرسشی آن را مطرح می‌کنیم. در جمله «کدام کیف را آوردی؟» صفت «کدام» پرسش درباره نوع کیف است. یا در جمله «چند کیف داری؟» صفت «چند» پرسش است از تعداد کیف. این صفت‌ها را صفت پرسشی می‌گوییم.

صفت مبهم

گاهی چگونگی، تعداد یا نوع موصوف را به صورت مبهم بیان می‌کنیم. در جمله «چند کیف دارم.» صفت چند تعداد نامعین کیف‌ها را بیان می‌کند. در جمله «بعضی کیف‌ها کیفیت لازم را ندارند.» صفت «بعضی»، تعداد نامشخص کیف‌ها را بیان می‌کند. یا در جمله «هیچ کس را ندیدم.» صفت «هیچ» در واقع درباره کس نامشخصی است.

صفت تعجبی

صفت تعجبی، همان‌گونه که از نامش پیداست، تعجب را نسبت به موصوف نشان می‌کند. مثلاً در «چه سری! چه دمی! عجب پایی!»، صفت‌های تعجبی «چه» و «عجب» هستند.

انواع صفت از نظر جایگاه قرارگیری

صفتی را که قبل از موصوف بیاید صفت پیشین و صفت پس از موصوف را صفت پسین می‌گوییم. صفت‌های پرسشی و اشاره همواره پیش از اسم می‌آیند. صفت بیانی اغلب پس از اسم واقع می‌شود، اما در قدیم گاهی پیش از اسم نیز می‌آمده است. صفت‌های عددی و مبهم قبل از اسم می‌آیند، اما گاهی در گذشته پس از اسم می‌آمده‌اند. صفت توصیفی یا بیانی اغلب پس از موصوف می‌آید. اما در گذشته و در شعر گاهی پیش از موصوف می‌آمده و می‌آید، مثلاً ((پروین بزرگ زنی بود)).

ساختار صفت بیانی

در بخش‌هایی قبل با صفت بیانی آشنا شدیم. اما ساختارهای مختلف این صفت چیست و چگونه دسته‌بندی می‌شود. صفت‌ها از نظر ساختار واژه به چهار دسته تقسیم می‌شوند.

صفت ساده

گاهی صفت یک واژه ساده است، مانند زیبا، گرم.

صفت مرکب

گاهی صفت مرکب است که از دو تکواژ مستقل ساخته می‌شود، مانند نرم‌خو، پاک‌دست.

صفت مشتق

گاهی ساختار صفت مشتق است و از یک تکواژ مستقل همراه با یک یا دو وند تشکیل می‌شود، مانند آزمندی، دانشمند، باخلاق.

صفت مشتق مرکب

گاهی ساختار صفت مشتق مرکب است، یعنی هم مرکب و هم ونددار است، مثلاً بزرگ‌مردی، ددمنشانه.

اقسام صفت بیانی

صفت بیانی خود پنج دسته است. در این بخش بیان می‌کنیم که اقسام این صفت چیست و به چه دسته‌هایی تقسیم می‌شود.

صفت ساده

صفتی بیانی ساده، صفتی است که بر چگونگی و ویژگی موصوف دلالت دارد و مفهوم فاعلی یا مفعولی یا نسبی یا... آن را نمی‌رساند، مانند آسمان زیبا، پدر مهربان و....

صفت فاعلی

صفت فاعلی کننده کار یا دارنده معنی را نشان می‌دهد و به هفت صورت زیر ساخته می‌شود:

بن مضارع + -نده: مانند خواننده، بافنده. این صفت معمولاً برای انجام‌دهنده کار یا دارنده حالت مطلق به کار می‌رود.

بن مضارع + ان: مانند پرسان، خواهان. این صفت‌ها بیشتر برای بیان حالت فاعل به کار می‌روند.

بن مضارع + ا: مانند گویا، خوانا. این نوع صفت‌ها بیشتر حالت دوام فعل را در فاعل نشان می‌دهند.

بن ماضی + ار: مانند خواستار، خریدار.

بن ماضی یا مضارع + گار: مانند آموزگار، پروردگار.

اسم معنی + کار: مانند ستمکار، دغل‌کار.

اسم معنی + گر: مانند دادگر، خنیاگر.

صفت مفعولی

صفت مفعولی بر آنچه فعل بر او واقع شده باشد دلالت می‌کند، مانند پوشیده و برده. صفت مفعولی معمولاً از بن ماضی به علاوه کسره «ه» ساخته می‌شود و گاهی «شده» هم همراه آن می‌آید. مانند «نشست + ه» که صفت مفعولی «نشسته» را می‌سازد.

صفت نسبی

صفت نسبی همان‌گونه که از نامش برمی‌آید، صفتی است که به کسی یا چیزی نسبت داده می‌شود. اغلب صفت‌های نسبی با افزودن پسوند به آخر اسم، صفت یا به ندرت ضمیر به دست می‌آیند. چند مثال از این موارد به شرح زیر است:

ی: مانند همدانی، گیاهی و...

ین: مانند نمادین، زیرین و...

ینه: مانند پیشینه، پشمینه و...

ه: مانند چندکاره، سه‌لایه و...

گان: مانند رایگان، شایگان و...

انه: مانند شبانه، زنانه و...

انی: مانند ظلمانی، روحانی و...

چی: مانند گیوه‌چی، توتون‌چی و...

گانه: مانند سه‌گانه و...

صفت لیاقت

صفت لیاقت نیز همان‌گونه که از نامش پیداست، بیانگر لیاقت و شایستگی موصوف است. این نوع صفت با اضافه کردن «ی» به پایان مصدر ساخته می‌شود. مثلاً صفت لیاقت «شنیدنی» در «آهنگ شنیدنی» منظور آهنگی است که شایسته «شنیدن» است.

درجات صفت بیانی

صفت‌های بیانی از نظر درجات به سه دسته مطلق، برتر و برترین تقسیم می‌شوند. در ادامه، بیان می‌کنیم که درجات این صفت چیست و به چه دسته‌هایی تقسیم می‌شود.

صفت عادی یا مطلق

صفت بیانی گاهی عادی یا مطلق است، یعنی بدون سنجش و بدون بیان اندازه صفت را بیان می‌کند. مثلاً کتاب قطور، هوای روشن، درخت تناور. صفتی عادی، خود گاهی مثبت است و گاهی منفی. از ترکیب‌های زیر صفت منفی ساخته می‌شود (البته گاهی پسوند نیز اضافه می‌شود):

نا + صفت: ناپاک، نااهل، ناخواسته

بی + اسم: بی‌دین، بی‌خرد

گاهی صفت علاوه بر مفهوم خود، بر مقدار نیز دلالت دارد که این صفت‌ها را مقداری می‌نامیم، مثلاً بسیار کم، خیلی زیاد.

صفت تفضیلی یا برتر

گاهی منظور از بیان صفت این است که کسی یا چیزی را نسبت به کسان یا چیزهای دیگر بسنجیم و بگوییم نسبت به آن‌ها چگونه است. در این صورت پس از صفت مطلق پسوند «تر» می‌آوریم. مثلاً می‌گوییم «کیف بزرگتر را بیاور». در جمله بالا، کلمه بزرگتر علاوه بر بزرگ بودن کیف، آن را با کیف‌های دیگر نیز می‌سنجد و به نوعی برتری آن را در بزرگ بودن بیان می‌کند.

صفت عالی یا برترین

صفت عالی یا برترین، برای بیان برتر بودن موصوف نسبت به همه هم‌نوعان یا هم‌جنس‌انش بیان می‌شود. برای مثال، وقتی می‌گوییم «همالیا مرتفع‌ترین قله جان است» به قله همالیا صفت عالی داده‌ایم. موصوف در این مواقع معمولاً به صورت مفرد می‌آید. اما اگر بخواهیم به دلایلی چون استعمال در متون ادبی موصوف را جمع ببندیم، این‌گونه خواهد بود: «همالیا مرتفع‌ترین قله‌ها است». صفت‌های برتر و برترین را صفت سنجشی می‌گویند.

ترکیب چیست؟

در زبان فارسی از به هم پیوستن دو کلمه و ساختن یک مفهوم جدید ترکیب می‌گویند مانند پسر خوب گل من پدر احمد و ...
که به دو نوع است و جلو تر با آن آشنا میشویم.

ترکیب وصفی:

از به هم پیوستن صفت و یک کلمه (اسم)

یک ترکیب وصفی ساخته می‌شود

مانند: پسر خوب ؛ گل زرد ؛ هوای خنک ؛

دو کنسول ؛ پنجمین کتاب و غیره...

که اسم آن موصوف گفته میشود و صفت هم که همان صفت است

اسم چیست؟

شاید تا الان برایتان سوال شده باشد که اصلاً اسم چیست؟

اسم: کلمه ای که برای نامیدن انسان، حیوان و اشیا بکار برده میشود

مانند: امین ، سعید ، میمون ، عاطفه ، دستگیره و...

ترکیب اضافی:

کلمات دیگری را دیده‌اید که به اسم اضافه می‌شوند و صفت نیستند. مثلاً در عبارت «کیف احمد» واژه «احمد» صفت کیف نیست و خودش یک اسم خاص است و توضیحی درباره آن می‌دهد.

اما واژه «احمد» که صفت نیست، چه هست؟

این واژه و امثال آن را «مضاف الیه» می‌نامیم. اما چرا مضاف الیه؟ مضاف الیه، همان‌گونه که از نامش برمی‌آید، عبارتی عربی به معنی «اضافه شده به آن» یا «نسبت یافته به آن» است. کلمه‌ای نیز که مضاف الیه به آن نسبت داده می‌شود، «مضاف» نام دارد. مضاف در لغت به معنی «نسبت داده شده» و «اضافه شده» است.

پس ترکیب اضافی ترکیبی است که هر دو کلمه تشکیل دهنده آن اسم هستند و مضاف و مضاف الیه هستند که مضاف الیه در مورد مضاف گفته می‌شود

مانند: کتاب من و شوق دیدار

که در اینجا واژه های کتاب و شوق مضاف هستند و من و دیدار در اینجا مضاف الیه هستند.

تشخیص ترکیب اضافی از وصفی

مضاف الیه که به آن متمم اسم نیز می‌گویند، معمولاً پس از مضاف می‌آید. در این حالت، معمولاً پس از مضاف حرف نشانه «کسره» یا «ی» می‌آوریم. مثلاً «دیوار همسایه»، «برادر احمد»، «خانه‌ی ما»، «گوی دانش»، «میوه‌ی باغ» و

معمولاً با راه‌های ساده زیر می‌توانیم صفت را از مضاف الیه تشخیص دهیم.

1. اگر بین موصوف و صفت «ی» وحدت بیاوریم، معنی تغییر نخواهد کرد. برای مثال در ترکیب وصفی «باغ زیبا» می‌توانیم بگوییم «باغی زیبا» و معنی آن دارای مفهوم است. اما در ترکیب اضافی «باغ همسایه» گفتن «باغی همسایه» معنی خاصی را نمی‌رساند.

2. یک راه دیگر برای تشخیص صفت از مضاف الیه، گذاشتن علامت صفت برتر، یعنی «تر»، پس از صفت یا مضاف الیه است. همان‌طور که می‌دانیم، «تر» پس از صفت معنی دارد، اما پس از مضاف الیه خیر. برای مثال، در ترکیب «چاقوی تیز» می‌توان ترکیب بامعنی «چاقوی تیزتر» را بیان کرد. اما برای ترکیب اضافی «چاقوی زنگان» نمی‌توان گفت ((چاقوی زنگان‌تر)).

3. به آخر ترکیب فعل «است» را اضافه می‌کنیم. اگر موصوف و صفت داشته باشیم، جمله حاصل بامعنی خواهد بود و اگر ترکیب مضاف و مضاف الیه باشد، جمله معنی خاصی نخواهد داشت. برای مثال، برای ترکیب وصفی «کوچه باریک» جمله «کوچه باریک است» معنی دارد. اما برای ترکیب اضافی «کوچه همسایه» واضح است که جمله «کوچه همسایه است» بی‌معنی است.

انواع اضافات:

اضافه ملکی

ترکیب اضافی ملکی یا تعلق، تعلق اسم را به کسی یا چیزی نشان می‌دهد. مثلاً در ترکیب‌های «مداد او»، «درخت جنگل»، «پیراهن حسن» و «شیشه پنجره» تعلق هستند. برای ترکیب‌های اضافی تعلق می‌توانیم به ترتیب، این جمله‌ها را بنویسیم: «جنگل درخت دارد»، «حسن پیراهن دارد» و «پنجره شیشه دارد».

اضافه تخصیصی

در اضافه تخصیصی، کلمه‌ای که به عنوان مضاف می‌آید، مخصوص مضاف الیه است. برای مثال، در ترکیب‌های «کلاس درس» و «زمین ورزش» اضافه تخصیصی داریم.

اضافه توضیحی

در اضافه توضیحی، همان‌گونه که از نامش بر می‌آید، مضاف الیه توضیحی برای مضاف است. در این اضافه، مضاف یک اسم عام و مضاف الیه نام آن است. برای مثال، ترکیب‌های «خلیج فارس» و «کتاب شاهنامه» توضیحی هستند.

اضافه بیانی

در اضافه بیانی یا جنسی، مضاف الیه جنس و ماهیت مضاف را بیان می‌کند. برای مثال، «گردنبند طلا» یا «لباس حریر».

اضافه اقتরانی

در اضافه اقترانی، میان مضاف و مضاف الیه رابطه مقارنت و همراهی برقرار است. مثلاً در جمله «با چشم رحمت بر ما نظر کن»، ترکیب اضافی «چشم رحمت» یعنی چشمی به نشانه رحمت یا چشمی همراه با رحمت.

اضافه فرزندی

در اضافه فرزندی یا بُنُوْت، مضاف فرزند مضاف الیه است. مثلاً «رستم زال» یعنی ((رستم پسر زال)).

البته دومیورد دیگر نیز هست که در بخش آرایه ها با آن آشنا میشویم.

نکات و استثنای ترکیب اضافی:

نکته ۱: گاهی متمم اسم یا همان مضاف الیه قبل از مضاف می‌آید و در این حالت در آخر اسم (مضاف) کسره نمی‌آید. مثلاً دریاکنار (به معنی کنار دریا) یا مسافرخانه (به معنی خانه مسافر).

نکته ۲: گاهی مضاف الیه بدون نشانه کسره پیش از مضاف می‌آید که به آن «اضافه گسسته» می‌گوییم. مثلاً در جمله «احمد کیفش قهوه‌ای است» منظور «کیف احمد قهوه‌ای است» است.

نکته ۳: گاهی یک اسم چند متمم دارد. مثلاً «کیف معلم احمد» یا ((دیوار خانه همسایه)).

نکته ۴: گاهی یک اسم هم صفت دارد و هم متمم (مضاف الیه). در این موارد معمولاً صفت بین اسم و متمم قرار می‌گیرد. برای مثال، در عبارت «مداد مشکی حسن» متمم «حسن» پس از صفت «مشکی» آمده است.

نکته ۵: ضمایر پس از اسم می‌توانند ترکیب مضاف و مضاف الیه بسازند. مثلاً «کتاب او» و «کیف من» ترکیب‌های اضافی هستند.

نکته ۶: گاهی ضمایر پس از اسم پیوسته‌اند و ترکیب اضافی می‌سازند. برای مثال «کتابش» یا «خانه‌شان» ترکیب‌های اضافی هستند.

ضمیر چیست؟

ضمیر در لغت به معنی درون انسان و باطن نهفته است و در دستور زبان، به کلمه یا حرفی گفته می‌شود که به جای اسم قرار گرفته و بر شخص یا شیئی دلالت کند. همچنین، به اسمی که ضمیر به جای آن آمده است، «مرجع» ضمیر می‌گوییم.

که دو صورت متصل و منفصل دارد

مثال متصل: -م -ت و...

مثال منفصل: من تو و...

انواع ضمیر

ضمایر را می‌توان از جهاتی به دسته‌های مختلفی تقسیم‌بندی کرد که در ادامه با آن‌ها آشنا می‌شویم.

ضمیر شخصی

ضمایری را که به جای شخص یا اشخاص گوینده، شخص یا اشخاص شنونده و شخص یا اشخاص دیگر می‌آیند، ضمیر شخصی می‌نامیم. همان‌طور که مشخص است، ضمایر شخصی شش صیغه دارند (سه مفرد و سه جمع): من، تو، او، ما، شما، ایشان.

ضمایر شخصی خود دو نوع دارند:

ضمایر شخصی جدا (منفصل): این ضمایر جدا هستند و از نظر لفظ و معنی استقلال دارند و عبارتند از: من، تو، او، ما، شما، ایشان. مثال: کتاب من، کتاب تو، کتاب او، کتاب ما، کتاب شما، کتاب ایشان.

ضمایر شخصی پیوسته (متصل): این ضمایر، همان‌گونه که از نامشان پیداست، به کلمه پیش از خود می‌چسبند و عبارتند از: م، ت، ش، مان، تان، شان. مثال: کتابم، کتابت، کتابش، کتابمان، کتابتان، کتابشان.

ضمیر پرسشی

ضمایر پرسشی همان کلماتی هستند برای پرسش به کار می‌بریم. اگر این کلمات در کنار اسم بیایند، صفت پرسشی هستند. آشناترین ضمیرهای پرسشی عبارتند از: که، چه، کدام، کجا، کی، چگونه، چطور؟ چند؟ چندم؟ چقدر و

چند مثال از ضمیرهای پرسشی به شرح زیر است:

چه می‌کنی اگر بشنوی قبول شده‌ای؟

کجا خواهی رفت؟

کو آن همه فریاد دادخواهی؟

دو ضمیر پرسشی «که» و «چه» اگر همراه به فعل «است» بیایند، به ترتیب، به صورت «کیست» و «چیست» نوشته می‌شوند.

ضمیر مشترک

ضمایر مشترک، سه واژه «خود»، «خویش» و «خویشتن» هستند که برای هر شش شخص به کار می‌روند. مثلاً برای ضمیر مشترک «خود»، عبارتند از: خودم، خودت، خودش، خودمان، خودتان، خودشان. یک مثال دیگر، ضمیر مشترک «خویش» در جمله «شما دانش‌آموزان باید قدر خویش را بدانید» به عنوان ضمیر دوم شخص جمع است.

ضمیر تعجبی

ضمیر تعجبی، همان‌گونه که از نامش پیداست، برای بیان تعجب استفاده می‌شود و شامل واژه‌هایی از قبیل چه، عجب، چقدر و ... است. اگر این واژه‌ها بدون

همراهی اسم بیایند و مفهوم تعجب را برسانند، ضمیر تعجب هستند. مثلاً «چه» در جمله «چه زیبا!» ضمائر تعجبی اگر همراه اسم بیایند، صفت تعجبی هستند.

ضمیر اشاره

ضمیر اشاره ضمیری است که مرجع آن به اشاره معلوم می‌شود. ضمائر اشاره «این» و «آن» و ترکیبات این دو هستند. اگر این کلمات همراه با اسم بیایند، صفت اشاره هستند. به مثال‌های زیر برای روشن شدن این موضوع دقت کنید:

«این» در جمله «این کیف را بردار و برو»، صفت اشاره است.

«این» در جمله «این را بردار و برو»، ضمیر اشاره است.

ضمیر مبهم

ضمائر مبهم، همان‌گونه که از نامشان مشخص است، ضمیرهایی هستند که بر چیزی یا مقداری مبهم دلالت می‌کنند. از این ضمائر می‌توان به همه، هیچ، خیلی، کمی، فلان، کسی، هرکس، هرچه، بعضی، چند و... اشاره کرد.

در جملات زیر ضمیر مبهم به کار رفته است:

کسی حرفتان را باور نمی‌کند.

چون حالش خوب نبود، به او گفتم کمی به خودش استراحت بدهد.

همه رفتند.

البته باید دقت داشت که اگر این واژه‌ها همراه با اسم بیایند، نقش صفت مبهم خواهند داشت نه ضمیر مبهم.

برخی، ضمائر مبهم، اشاره و پرسشی را به ترتیب، اسم مبهم، اسم اشاره و اسم پرسشی می‌نامند.

جمله چیست؟

به مجموعه واژه‌هایی که معنی آن‌ها کامل و مستقل است و مفهومی را به ما میرساند «جمله» می‌گوییم. البته شاید ناخودآگاه نیز می‌دانستید که جمله چیست.

نهاد و گزاره

جمله به دو قسمت «نهاد» و «گزاره» تقسیم می‌شود. نهاد بخشی از جمله است که خبری درباره آن می‌دهیم و گزاره همان خبر است که درباره نهاد می‌گوییم. برای مثال، اگر بگوییم «فارسی زبان رسمی ایران است.» درباره «فارسی» خبر «زبان رسمی ایران است» را گفته‌ایم. بنابراین، «فارسی» نهاد و «زبان رسمی ایران است» گزاره است.

حذف نهاد یا گزاره

آیا ممکن است نهاد یا گزاره، حذف شوند؟ پاسخ مثبت است. در ادامه، این موضوع را بررسی می‌کنیم.

حذف به قرینه لفظی

مجموعه «من به مدرسه رفتم و به خانه برگشتم» را در نظر بگیرید. در واقع، دو جمله «من به مدرسه رفتم» و «به خانه برگشتم» داریم. در جمله دوم، نهاد که «من» است، حذف شده، اما مخاطب با توجه به جمله اول درمی‌یابد که منظور از کسی که به خانه برگشته «من» است. دلیل این حذف جلوگیری از تکرار است. واضح است که ما نمی‌گوییم «من به مدرسه رفتم و من به خانه برگشتم.» در این حالت، می‌گوییم من در جمله دوم به «قرینه لفظی» حذف شده است، زیرا لفظ آن در جمله قبلی آمده و ما از آن اطلاع داریم.

اما گاهی بخشی از گزاره نیز ممکن است به قرینه لفظی حذف شود. برای مثال، مصراع «دردم از یار است و درمان نیز هم» در واقع این‌گونه است: «دردم از

یار است و درمان نیز هم از یار (است).» در اینجا «است» دوم به قرینه لفظی حذف شده است.

حذف به قرینه معنوی

گاهی پیش می‌آید که قرینه لفظی وجود ندارد و با توجه به معنی جمله، بخشی از آن را حذف می‌کنیم. مثلاً این جملات را در نظر بگیرید: «دیروز برای خرید کتاب به بازار رفتم، اما نشانی کتابفروشی را نمی‌دانستم. مردی را دیدم که روی نیمکتی نشسته بود. پیش رفتم و نشانی کتابفروشی را پرسیدم.» همان‌طور که می‌بینیم، جمله «آدرس کتابفروشی را پرسیدم» در اصل «آدرس کتابفروشی را از او پرسیدم» است. می‌بینیم که در جملات قبل، لفظ «از او» نیامده است، اما خود مخاطب منظور جمله را می‌فهمد و نیازی به گفتن آن نیست. در واقع، این معنی و مفهوم جمله است که منجر به حذف آن بخش شده است. در این حالت می‌گوییم آن بخش با «قرینه معنوی» حذف شده است.

انواع جمله از نظر معنا:

جمله را از نظر مفهوم و مقصودی که بیان می‌کند، می‌توانیم به چهار دسته تقسیم کنیم: جمله خبری، جمله پرسشی، جمله امری و جمله عاطفی.

جمله خبری

جمله خبری، همان‌طور که از نامش مشخص است، خبری را بیان می‌کند. برای مثال، جمله «احمد آمد» خبر آمدن احمد را می‌گوید یا «دیروز کتاب خریدم» خبر خریدن کتاب را اعلام می‌کند. در پایان جمله خبری نقطه (.) می‌گذاریم.

جمله پرسشی

در جمله پرسشی یک پرسش وجود دارد. در پایان این جملات از علامت سؤال (?) استفاده می‌کنیم. جملات پرسشی را گاهی با کلمات پرسشی موجود در آن‌ها

می‌توان تشخیص داد و گاهی با آهنگ بیان جمله. در واقع اگر بخواهیم جملات پرسشی را تقسیم‌بندی کنیم، می‌توانیم آن‌ها را به چهار دسته تقسیم کنیم.

اول اینکه ظاهر برخی از جمله‌های پرسشی شبیه جمله خبری است و تنها آهنگ آن‌ها تفاوت دارد. برای مثال، دو جمله «احمد کتاب زبان فارسی را خرید.» و «احمد کتاب زبان فارسی را خرید؟»، به ترتیب، خبری و پرسشی هستند و از آنجا که جمله دوم را با لحن پرسشی ادا می‌کنیم، مخاطب درمی‌یابد جمله پرسشی است. همان‌طور که احتمالاً دریافته‌اید، لحن بیان جمله پرسشی و تکیه بر هر کلمه خود معنی پرسش را تغییر می‌دهد.

در نوع دوم جمله پرسشی، آمدن کلمه «آیا» قل از جمله خبری آن را پرسشی می‌کند. در این مورد، می‌توان جمله خبری «احمد کتاب زبان فارسی را خرید.» و جمله پرسشی «آیا احمد کتاب زبان فارسی را خرید؟» را مثال زد. می‌بینیم که در ابتدای جمله دوم از کلمه «آیا» استفاده و پرسشی شده است.

در شکل سوم جملات پرسشی، در مواردی، استفاده از واژه‌های پرسشی جمله را پرسشی می‌کند. برخی از این واژه‌ها عبارت‌اند از که، چه، چرا، کدام، چگونه، کی و... مثلاً «احمد کی کتاب خرید؟» و «کدام کتاب را خریدی؟».

اما پرسش نوع چارم جالب است. شاید بد نباشد بدانید که برخی جمله‌های پرسشی هستند که گوینده جوابشان را می‌داند و جوابی مشخص و واضح دارد. مثلاً شخصی بگوید «تو عاطفه نداری؟» یا «مگر دیوانه‌ام؟» در واقع برای تأکید بر منظور خود جملات خبری را پرسشی کرده است. به این جملات «پرسش تأکیدی» می‌گوییم.

جمله امری

جمله امری، همان‌گونه که از نامش برمی‌آید، حاوی یک دستور است. در جملات امری معمولاً به مخاطبمان امر می‌کنیم و بدین سبب است که در چنین جملاتی نهاد ذکر نمی‌شود. مثلاً: «بخواب (تو بخواب).» یا «آرام باش (تو آرام باش).»

البته گاهی پیش می‌آید که قبل از جمله امری نام کسی را که به او امر می‌کنیم، می‌آوریم. برای مثال می‌گوییم «احمد، کتاب را بخوان.» یا با تأکید بیشتر «ای احمد! درست را بخوان.» در این صورت این نام ندا نام دارد. کلمه‌ای که ندا کرده می‌شود، مستقل و خود جانشین جمله است.

جمله عاطفی

جمله عاطفی جمله‌ای است که عواطف را انسان از قبیل تعجب، شادی، خشم، نفرت دعا و... بیان می‌کند. در انتهای جملات عاطفی از علامت تعجب (!) استفاده می‌کنیم. برای مثال «چه سری! چه دمی! عجب پایی!» یا «عجب هوای خوبی!» در جملات عاطفی، برخلاف جمله پرسشی، گونده انتظار ندارد. جمله عاطفی اغلب با چه آغاز می‌شود. گاهی یک صوت نیز جای جمله عاطفی را می‌گیرد. مثلاً می‌گوییم: آفرین که در واقع منظورمان این است: «آفرین بر تو می‌کنم».

انواع جمله از نظر فعل

جمله از نظر فعل به سه دسته تقسیم می‌شود: جمله فعلی، جمله اسنادی و جمله بدون فعل.

جمله فعلی

جمله فعلی جمله‌ای است که فعل آن تام یا غیراسنادی است. برای مثال، جملات «احمد کتاب خرید» یا «رضا آمد» فعل‌های تام یا غیراسنادی دارند و جمله فعلی هستند.

جمله اسنادی

جمله اسنادی، همان‌گونه که از نامش مشخص است، دارای فعل اسنادی است. در این جملات صفت یا کلمه‌ای دیگر به نهاد نسبت داده می‌شود. مثلاً جملات «احمد درس‌خوان است»، «هوا سرد شد» و «آیا او احمد است؟» اسنادی هستند.

جمله بدون فعل

جمله بی‌فعل نیز همان‌گونه که نامش نشان می‌دهد، در ظاهر فعل ندارد. البته یک جمله بی‌فعل در پس خود فعلی اسنادی یا تام دارد و به قرینه لفظی یا معنوی حذف شده است. مثلاً وقتی شخصی از ما بپرسد «چه خریدی؟» و ما بگوییم «کتاب»، در واقع منظورمان این است که «کتاب خریدم». می‌بینیم که «خریدم» حذف شده است و جمله بی‌فعل است.

انواع جمله از نظر ساختمان

در این بخش، با انواع جملات از نظر ساختار آشنا می‌شویم.

جمله ساده

جمله ساده جمله‌ای است که تنها یک فعل دارد. برای مثال، «من دیروز به کتابخانه رفتم» یا «هوا سرد شد» تنها یک فعل دارند و جمله‌هایی ساده هستند.

جمله مرکب

جملاتی را که بیش از یک فعل دارند، جمله مرکب می‌نامیم. در واقع، این جملات از چند جمله ساده تشکیل می‌شوند. جمله «وقتی به خانه برگشتم، احمد هنوز نیامده بود» را در نظر بگیرید. این جمله دو فعل دارد و جمله‌ای مرکب است.

جمله پایه یا هسته

دیدیم که جمله «وقتی به خانه برگشتم، احمد هنوز نیامده بود» مرکب است. این جمله مرکب از دو جمله ساده «وقتی به خانه برگشتم» و «احمد هنوز برنگشته

بود» تشکیل شده است. به نظر تان هدف اصلی گوینده کدام جمله بوده است؟
مشخص است که هدف اصلی گوینده این بوده که بگوید احمد هنوز برنگشته بوده
و جمله ناقص اول را برای بیان توضیح جمله دوم بیان کرده است. به جمله ساده
اصلی در جمله مرکب، جمله پایه یا هسته می‌گوییم.

جمله پیرو یا وابسته

جمله یا جملات ساده یک جمله مرکب را که برای تکمیل و توضیح جمله پایه به
کار می‌روند، جمله پیرو یا وابسته می‌گوییم. جمله پیرو مفهومی مانند شرط،
زمان، علت و نتیجه را به جمله پایه نسبت می‌دهد. مثلاً «به دیگران کمک کن تا
خداوند کمکت کند» و «اگر کارهایم را انجام دهم، به مهمانی می‌روم».

انواع جمله از نظر استقلال معنا

جمله می‌تواند معنای کاملی داشته باشد یا معنای آن به جمله دیگری وابسته باشد.
در این بخش، انواع جملات را از نظر استقلال معنا بیان می‌کنیم.

جمله مستقل یا کامل

جملات ساده‌ای را که معنی و مفهوم مستقل و کاملی داشته باشند، جمله مستقل یا
کامل می‌گوییم.

گاهی جمله‌های مستقل پس از یکدیگر می‌آیند و پیوند آن‌ها می‌تواند لفظی یا
معنوی باشد. پیوند لفظی با کلماتی مانند و، اما، زیرا و... برقرار می‌شود و پیوند
معنوی زمانی است که دو جمله از نظر معنی با هم ارتباط داشته باشند و در پی
هم بیایند.

جمله ناقص

جمله ناقص یا ناتمام جمله ساده‌ای است که معنی کامل و مستقلی ندارد و برای
تمام کردن معنی سایر جملات می‌آیند. برای مثال، جمله «وقتی به خانه برگشتم»
معنی کاملی ندارد و یک جمله ناقص است. همه جمله‌های پیرو ناقص هستند.

انواع جمله از نظر اثبات و انکار

یک جمله می‌تواند مثبت یا منفی باشد.

جمله مثبت

جمله مثبت جمله‌ای است که خبر انجام کاری یا داشتن حالتی را اعلام می‌کند یا درخواست می‌کند. مثلاً «احمد قوی است»، «برخیز» و «هوا گرم است» جملاتی مثبت هستند.

جمله منفی

برعکس جمله مثبت، جمله منفی یا سلبی، انجام کار یا داشتن حالت را نفی می‌کند یا عدم آن را درخواست می‌کند. برای مثال، «باران نیارید»، «احمد به مسافرت نرفت» و «چیزی نگو» جملاتی منفی‌اند.

شبه جمله چیست ؟

شبه‌جمله، همان‌گونه که از نامش پیداست، شبیه جمله است. شبه‌جمله گروهی از کلمات است که مفهوم جمله در آن نهفته است. شبه‌جمله‌ها را می‌توان به انواع مختلفی تقسیم کرد.

مثلاً شبه‌جمله‌ها برای بیان احساسات و عواطف، امید و آرزو و دعا، تشویق و تحسین، درد و تأسف، تعجب، تنبیه و پرهیز، امر، احترام و قبول، و جواب و تصدیق به کار می‌روند؛ مانند «احسنت»، «امان»، «کاش»، «آه»، «شگفتا» «به چشم»، «خמוש»، «آری» و

دسته‌ای از شبه‌جمله‌ها انسان را مخاطب قرار می‌دهند و شبه‌جمله منادا نام دارند. مثلاً «سعیدیا» در «سعیدیا مرد نکونام نمیرد هرگز»

البته اصواتی نیز وجود دارند که به ویژه برای حیوانات به کار می‌روند؛ مانند «کیش کیش» برای دور کردن پرندگان.

جمله معترضه چیست؟

معترضه واژه‌ای عربی و به معنی «قرار گرفته بین دو چیز» است. جمله معترضه نقشی در مفهوم جمله اصلی ندارد و برای توضیح می‌آید. یعنی اگر جمله معترضه را حذف کنیم، خللی در معنی جمله اصلی وارد نمی‌شود. مثلاً در «استاد شجریان، روانش شاد باد، در آواز کم‌نظیر بود»، جمله معترضه «روانش شاد باد» برای دعا آمده و تأثیری در مفهوم جمله اصلی ندارد. به عنوان مثالی دیگر، در «احمد، برخلاف آنچه ظاهرش نشان می‌دهد، جوان مهربانی است» جمله معترضه «برخلاف آنچه ظاهرش نشان می‌دهد» را می‌توان بدون ایجاد مشکل در مفهوم جمله اصلی حذف کرد. جمله معترضه را درون دو علامت تیره (-) نیز قرار می‌دهند.

بدل چیست؟

بدل اسم یا گروه اسمی است که شهرت، لقب، نام و یا یکی از خصوصیات اسم پیش از خود را بیان می‌کند. در واقع بدل برای توضیح یا تاکید اسم پیش از خود می‌آید.

برای روشن شدن مفهوم بدل، به این مثال توجه کنید:

حافظ، غزل سرای بزرگ فارسی، در شیراز به دنیا آمد.

در این جمله برای توضیح بیشتر درباره حافظ گروه اسمی غزل‌سرای بزرگ فارسی، آمده است. این گروه اسمی، حافظ را بیشتر معرفی می‌کند و بدل از حافظ است. بنابراین بدل واژه یا واژه‌هایی است که توضیح بیشتری درباره واژه یا واژه‌های پیش از خود می‌دهد که معمولاً بین دو ویرگول یا درنگ‌ما قرار می‌گیرد.

برای روشن‌تر شدن موضوع، به مثال زیر توجه کنید:

ایران، میهن عزیز ما، سرزمین علم و فرهنگ است.

در این جمله، میهن عزیز ما، بدل است.

نکته: در جمله‌هایی که ضمیر مشترک یا همان خود، خویش و خویشتن به کار رفته است، نیز بدل وجود دارد. به مثال زیر دقت کنید که واژه خودم، در آن نقش بدل دارد.

من، خودم، امروز به پارک می‌روم.

من، خودم، به او گفتم با تو تماس بگیرد.

توجه داشته باشید، برای اینکه کلمه یا گروهی از کلمات نقش بدل داشته باشد؛ شرایطی لازم است:

اسم قبل از بدل نباید کسره داشته باشد.

بدل بین دو ویرگول یا درنگ‌ما قرار می‌گیرد.

بدل و اسم قبل از آن باید درباره یک چیز یا یک شخص باشد، اگر دو چیز را بیان کند بدل نیست.

نکته: لازم به یادآوری است که حذف بدل به معنای جمله آسیبی وارد نمی‌کند. برای مثال در جمله زیر اگر بدل یا مهد دلیران هم حذف شود پیام جمله درست منتقل می‌شود.

ایران، مهد دلیران، دارای تمدن چندین هزار ساله است.

تفاوت بدل یا جمله معترضه

جمله معترضه معمولاً بین دو خط تیره نوشته می‌شود و بدل بین دو ویرگول قرار می‌گیرد.

معترضه جمله است ولی بدل تنها یک عبارت است و جمله نیست.

فعل چیست؟

شاید برایتان سوال شده باشد که فعل چیست؟

می‌توان گفت که فعل واژه‌ای است که بر انجام دادن کاری یا اتفاق افتادن چیزی یا داشتن حالتی در گذشته، حال و آینده دلالت می‌کند. فعل معمولاً در آخر جمله می‌آید. عبارتی که در آن فعل وجود نداشته باشد، جمله نیست.

ساختمان فعل

فعل‌های زبان فارسی از نظر ساختمان به سه دسته ساده، پیشوندی و مرکب تقسیم می‌شوند.

فعل ساده

«فعل ساده» فعلی است که از یک بن مشخص ساخته شده و قابل تجزیه نیست. بردن، رفتن، آمدن، خوردن و... از این دسته فعل‌ها هستند.

فعل پیشوندی

گاهی فعل از یک پیشوند به علاوه یک فعل که از یک بن اصلی تشکیل شده به دست می‌آید؛ به گونه‌ای که افزودن پیشوند معنی فعل اصلی را تغییر می‌دهد. مثلاً فعل ساده «آمدن» را در نظر بگیرید. با این فعل، می‌توان فعل‌های پیشوندی زیر را ساخت:

در آمدن: وارد شدن

فرود آمدن: پیاده شدن

باز آمدن: بازگشتن

فعل مرکب

فعل‌های مرکب از ترکیب یک اسم یا صفت با یک فعل ساخته می‌شوند، به گونه‌ای که مجموع کلمات آن‌ها تنها یک معنی واحد خواهد داشت:

نام + نهادن: نامیدن

سؤال + کردن: پرسیدن

آسوده + شدن: آسودن

حالت‌های فعل

حالت‌های فعل را می‌توان از دو دیدگاه زمان و شخص بیان کرد.

حالت‌های فعل از نظر زمان

همان‌طور که می‌دانیم، زمان سه حالت گذشته، حال و آینده دارد و بر همین اساس، فعل نیز در حالت کلی به این سه دسته تقسیم می‌شود. حال وقتی است که جمله را بیان می‌کنیم. گذشته یا ماضی مرحله‌ای قبل از بیان جمله و آینده یا مستقبل مربوط به بعد از ادای جمله است.

حالت‌های فعل از نظر شخص

فعل همیشه بر یک از سه شخص «گوینده»، «شنونده» و «شخص دیگر» دلالت می‌کند. مثلاً فعل «رفتم» را گوینده آن ادا کرده است، فعل «می‌روی» خطاب به شنونده است و «شنید» درباره دیگر شخص است. بنابراین، می‌توان گفت که هر فعل، زمان، شخص و مفهوم کار را نشان می‌دهد.

اشخاص در زبان فارسی

زبان فارسی از دیدگاه دستورزبانی سه شخص دارد که نمودار یکی (مفرد) یا بیشتر (جمع) است؛ بنابراین، بر روی هم رفته، شخص در زبان فارسی شش ساخت دارد:

اول شخص مفرد یا گوینده

اول شخص جمع یا گویندگان

دوم شخص مفرد یا شنونده

دوم شخص جمع یا شنوندگان

سوم شخص مفرد یا دیگری (موسی)

سوم شخص جمع یا دیگران

شناسه

شناسه بخشی از فعل است که «شخص» را تعیین می‌کند؛ یعنی نمایانگر اول شخص (گوینده)، دوم شخص (شنونده) یا سوم شخص (دیگر کس) است. شناسه نشانه فعل است و همانند نهاد، شخص فعل را معین می‌کند. شناسه را نهاد پیوسته هم می‌گویند. شناسه در فارسی به صورت پسوند در پایان فعل جای می‌گیرد.

شناسه‌ها دو دسته‌اند: شناسه‌های مفرد و شناسه‌های جمع.

مانند: (-م / ام) (-ی / ای) (-د / است)

(یم / ایم) (-ید / اید) (-ند / اند-)

که آخر افعال می‌آیند.

زبان های ضمیرانداز

در فارسی وجود شش شناسه جداگانه باعث می‌شود که ضمیرهای شخصی «من، تو، ...» در حالت عادی همراه با فعل به کار نروند. شناسه سوم شخص مفرد برای زمان گذشته تھی است اما تمایز شش‌گانه شناسه‌ها همچنان مانند زمان حال برقرار است. برای مثال، در حالت عادی می‌گوییم «دیروز به سینما رفتم»، نه «من دیروز به سینما رفتم» زیرا «-ام» ای که در پایان «رفتم» آمده، شخص فعل را (اول شخص مفرد) نشان می‌دهد. استفاده از ضمیرهای شخصی تنها به هنگام تأکید و مانند آن است. چنین ویژگی‌ای در هر زبانی یافت نمی‌شود. به زبان‌های

دارای این ویژگی، «ضمیر انداز» می‌گویند. زبان فارسی کاملاً ضمیر انداز است.

فعل مفرد و جمع

همان‌طور که گفتیم، فعل را به خودمان، طرف مقابلمان یا فردی که حضور ندارد نسبت می‌دهیم.

این‌ها را به ترتیب، اول شخص، دوم شخص و سوم شخص می‌نامیم. مثلاً داریم:

«رفتم» اول شخص است.

«بخوابید» دوم شخص است.

«خوردند» سوم شخص است.

فعل‌های اول شخص، دوم شخص و سوم شخص می‌توانند درباره یک نفر بیان شوند یا چند نفر. فعلی را که فقط برای یک نفر بیان می‌شود، «فعل مفرد» می‌نامیم و در مقابل، فعلی که به بیش از یک نفر نسبت داده می‌شود، «فعل جمع» گفته می‌شود.

بنابراین، همان‌طور که پی برده‌اید، با این شش صورت روبه‌رو خواهیم بود: اول شخص مفرد، دوم شخص مفرد، سوم شخص مفرد، اول شخص جمع، دوم شخص جمع، سوم شخص جمع.

برای مثال، فعل «خواندن» به این شش صورت نوشته می‌شود: خواندم، خواندی، خواند، خواندید، خواندند.

ساخت فعل

شش صورت بالا را می‌توانیم به شکل «می‌خوانم، می‌خوانی، می‌خواند، می‌خوانیم، می‌خوانید، می‌خوانند» یا «خواهم خواند، خواهی خواند، خواهد خواند، خواهیم خواند، خواهید خواند، خواهند خواند» نیز بنویسیم. همان‌طور که متوجه شده‌اید، در دو مورد اخیر، زمان‌ها تغییر کرده‌اند. این صورت‌های مختلف را که از آن‌ها می‌توان زمان یا شخص فعل را دریافت، صیغه یا ساخت می‌نامیم.

بنابراین، می‌توانیم این‌گونه بنویسیم:

«نوشتم» صیغه ماضی اول شخص مفرد از «نوشتن» است.

«می‌رود» صیغه مضارع (حال و آینده) سوم شخص مفرد از «رفتن» است.

بن و شناسه فعل چیست ؟

اما بن و شناسه فعل چیست ؟ برای پاسخ به این پرسش، بار دیگر، شش صورت فعل «خواندن» را در نظر بگیرید: خواندم، خواندی، خواند، خواندیم، خواندید، خواندند. می‌بینیم که جزء ثابت «خواند» در همه صورت‌ها بدون تغییر وجود دارد. به جزء ثابت، «بن فعل» یا «ماده فعل» می‌گوییم. در واقع، بن فعل حاوی معنی اصلی فعل است.

اما آن بخش از شش صورت فعل بالا که تغییر می‌کنند و از روی آن‌ها می‌توانیم شخص و مفرد یا جمع بودن فعل را تشخیص دهیم، «شناسه فعل» نام دارند.

بن ماضی و بن مضارع فعل چیست ؟

دیدیم که بن فعل در صیغه‌های مختلف یکسان است و تغییر نمی‌کند. هر فعل دو بن دارد که با هریک از آن‌ها یک دسته صیغه ساخته می‌شود.

مثلاً فعل «خواندن» را در نظر بگیرید. چند صیغه این فعل به شرح زیر است:

دسته اول: خواندم، می‌خواندم، خوانده باشم، خوانده بودم

دسته دوم: می‌خوانم، بخوان، بخوانم

همان‌گونه که می‌بینیم، در فعل‌های دسته اول «خواند» و در فعل‌های دسته دوم «خوان» ثابت هستند. «خواند» فعل‌های ماضی را می‌سازد و «خوان» برای فعل‌های زمان‌های حال و آینده به کار می‌رود. بنابراین، بن فعل‌های دسته اول را «بن ماضی» و بن فعل‌های دسته دوم را «بن مضارع» می‌نامیم. بن ماضی همان سوم شخص مفرد ماضی فعل است. بن مضارع نیز با امری کردن فعل و حذف «ب» از ابتدای آن به دست می‌آید.

در نهایت، در بعضی صیغه‌های فعل یک «جزء پیشین» دارد که «می» و «ب» هستند. بنابراین، اگر بخواهیم ساختار صیغه «می‌نوشتم» و «بخوانم» را بنویسیم، این‌گونه است:

می‌نوشتم: (می: جزء پیشین) + (نوشت: بن) + (م: شناسه)

بخوانم: (خوان: بن) + (م: شناسه) + (ب: جزء پیشین)

وجوه فعل:

وجه اخباری و التزامی فعل چیست؟

گاهی فعل برای خبر دادن در مورد کار یا حالتی آورده می‌شود. در این حالت، فعل را «اخباری» می‌گوییم یا به بیان بهتر، می‌گوییم وجه فعل اخباری است. در وجه اخباری، گوینده به رخ دادن فعل یا حالت اطمینان دارد. مثلاً فعل این جملات وجه اخباری دارد:

باران بارید.

علی به مدرسه رفت.

دیروز شنبه بود.

تهران پایتخت ایران است.

اما اگر وقوع فعل قطعی نباشد، وجه آن التزامی است. در واقع، وجه فعل التزامی دلالت بر کاری است که باید انجام بگیرد یا شاید انجام گرفته باشد یا می‌خواهیم انجام شود. در این وجه، وقوع فعل التزامی وابسته به وقوع یک فعل دیگر است و به همین دلیل به آن التزامی می‌گوییم. التزام به معنی وابسته بودن است. مثلاً فعل‌های این جملات همه وجه التزامی دارند:

می‌خواهم بخرم.

باید دیده باشی.

بهتر است نیاید.

حواس باشد داستان را نگویی.

وجه امری و شرطی فعل چیست؟

گاهی فعل به گونه‌ای است که بر فرمان دادن دلالت دارد:

فردا به بازار برو.

این کلید را برای او ببر.

با دوستت مشورت کن.

کتاب‌هایتان را باز کنید.

فعل‌های جملات بالا «وجه امری» دارند.

گاهی فعل به گونه‌ای است که به شرط رخ دادن فعل دیگر انجام می‌شود.

فعل‌هایی که این چنین کاری را بیان کنند، دارای «وجه شرطی» هستند:

اگر تلاش کنی، موفق می‌شوی.

اگر دروغ بگویی، به جایی نخواهی رسید.

اگر هوا گرم آفتابی باشد، گرم می‌شود.

اگر ورزش کنی، سالم می‌مانی.

فعل ماضی:

در این بخش، به این پرسش پاسخ می‌دهیم که فعل ماضی چیست و انواع آن چه هستند. به طور خلاصه، فعل‌هایی که بر گذشته دلالت می‌کنند، پنج مورد زیر هستند: ماضی ساده، ماضی نقلی، ماضی استمراری، ماضی بعید و ماضی التزامی.

به جملات زیر دقت کنید:

محمود به مدرسه رفت.

محمود به مدرسه رفته است.

همان‌طور که می‌بینیم، همه جمله‌ها ساخت‌هایی از فعل «رفتن» هستند و از طرفی، بر انجام کاری در گذشته دلالت دارند.

ماضی ساده یا مطلق

وقتی فعل بر عملی که یک بار در گذشته انجام شده و پایان پذیرفته است دلالت کند، فعل «ماضی مطلق» یا «ماضی ساده» نام دارد.

فرمول: ماضی + شناسه

مثال: خوردم خوردی خورد خوردید خوردید خوردند

ماضی نقلی

گاهی فعل به گونه‌ای است که در گذشته انجام شده، اما اثر آن کار تا زمان حال باقی است. مثلاً وقتی می‌گوییم «محمود به مدرسه رفته است»، منظورمان این است که محمود به مدرسه و هنوز آنجاست. یا وقتی می‌گوییم «من این شعر را

شنیده‌ام» یعنی این شعر را شنیده و هنوز آن را به خاطر دارم. این صیغه را «ماضی نقلی» می‌گویند.

فرمول: صفت مفعولی+شناسه

مثال: خورده ام خورده ایم خورده است

خورده اند

نکته: صفت مفعولی = بن ماضی + های ملفوظ (ه)

ماضی استمراری

در جمله «محمود هر روز به مدرسه می‌رفت»، ساخت «می‌رفت» بیان کننده کاری است که در گذشته انجام شده و تکرار نیز داشته است. اما لحظه تمام شدن فعل را نمی‌دانیم. این فعل را «ماضی استمراری» می‌نامیم.

فرمول: می+بن ماضی+شناسه

مانند: می‌رفتم می‌رفتی می‌رفتیم و...

ماضی بعید

در جمله «وقتی من رسیدم، محمود رفته بود»، از فعلی خبر می‌دهیم که قبل از وقوع فعل گذشته دیگری رخ داده باشد. این صیغه را «ماضی بعید» می‌نامیم.

فرمول: صفت مفعولی+فعل بود+شناسه

مثال: رفته بودم رفته بودند رفته بود و...

ماضی التزامی

در جمله «محمود باید به مدرسه رفته باشد» درباره فعلی صحبت می‌کنیم که وقوع آن در گذشته لازم بوده، اما یقین نداریم انجام شده باشد. این صیغه را «ماضی التزامی» می‌نامیم

فرمول: صفت مفعولی + فعل باش + شناسه

مثال: رفته باشد رفته باشی و ...

ماضی ابعـد

ترکیبی از ماضی بعید و نقلی است

فرمول: صفت مفعولی + فعل بود + شناسه

مثال: رفته بودم رفته بودی رفته بود

ماضی مستمر

فرمول: فعل داشت + شناسه + ماضی استمراری

مثال: داشتم می خوردم داشتند می خوردند و ...

فعل مضارع

فعل های مضارع از رایج ترین فعل های فارسی هستند که برای اشاره به

رخداد های زمان حال یا آینده به کار می روند

مثلا : کار دارد انجام میشود و ...

طرز ساخت افعال مضارع و مستقبل

ساده:

فرمول: بن مضارع + شناسه

مثال: روم روی رود رویم و ...

اخباری:

فرمول: می + بن مضارع + شناسه

مثال: می روم می روی می رود و...

التزامی:

فرمول: ب+بن مضارع+شناسه

مثال: بروم برویم بروید بروند و...

مستمر:

فرمول: دار+شناسه+مضارع اخباری

مثال: دارم می روم داری می روی دارید می روید و...

فعل مستقبل:

فرمول: فعل خواه+شناسه+فعل مدنظر

مثال: خواهم رفت خواهی رفت و...

شعر

بیت : کمترین مقدار شعر یک بیت است.

مصراع : هر بیت شامل دو قسمت است هر یک از این بخش ها یک مصراع نام دارد کمترین مقدار سخن موزون یک مصراع است.

وزن شعر : آهنگ خاصی که در تمام مصراعهای یک شعر یکسان است همان وزن شعر نامیده می شود.

ردیف : کلمات هم معنی و مستقلى که در پایان مصراعها عیناً تکرار می شود ردیف نام دارد.

شعری که ردیف دارد (مرتّف) خوانده می شود.

قافیه : کلمات هم آهنگ و هم وزن مصراعهای شعر را قافیه گویند

سروچمان من چرا میل چمن نمی کند همدم گل نمی شود، یاد سمن نمی کند

قافیه اجباری و ردیف اختیاری است ، ردیف همواره تابع قافیه است و بعد از آن می آید.

مصراع : بیتی که هر دو مصراع آن قافیه داشته باشد مصراع نام دارد.

قالب : شکلی که قافیه به شعر می بخشد قالب نام دارد، تفاوت قالب ها، تفاوت در چگونگی قافیه ی آنهاست.

آرایه های ادبی

آرایه های ادبی لفظی

در آرایه های ادبی لفظی یا همان صنایع لفظی، کلمات هستند که شعر را زیبا می کنند. این زیبایی به گونه ای است که اگر مثلاً واژه ای دیگر با همان معنی بیاوریم، شعر زیبایی قبل را نخواهد داشت. در واقع، آرایه های ادبی لفظی شعر را خوش آهنگ می کنند. در این بخش، مهمترین آرایه های ادبی لفظی را معرفی می کنیم.

واج آرایی

وقتی تکرار یک یا چند صامت یا مصوت بیش از حد معمول در بخشی شعر رخ دهد، به گونه ای که آن را خوش آهنگ کند، به آن «واج آرایی» یا «نغمه حروف» می گوئیم. شاید معروفترین مثالی که برای این آرایه ادبی بیان می شود، بیت زیر از منوچهری باشد:

خیزید و خز آرید که هنگام خزان است

باد خنک از جانب خوارزم وزان است

همان‌طور که می‌بینیم، واج‌های «خ» و «ز» چند بار در این بیت تکرار شده‌اند. یا در بیت زیر از حافظ که مصوت بلند «آ» چند بار تکرار شده و واج‌آرایی زیبایی را آفریده است:

بر آستان جانان گر سر توان نهادن

گلبانگ سربلندی بر آسمان توان زد

جناس

جناس در لغت به معنی همجنس بودن است. در صنایع بدیع، جناس آرایه‌ای است که در آن دو یا چند کلمه که در تلفظ شبیه هم یا همجنس اما در معنی مختلف باشند، به کار می‌رود. برای مثال، در شعر زیر از مسعود سعد واژه «نای» اول آلت موسیقی و «نای» دوم نام حصاری است که او در آن زندانی بوده است:

چون نای بینوایم از این نای بینوا

شادی ندید هیچ‌کس از نای بینوا

یا بیت معروف زیر از خیام آرایه جناس دارد که در آن، «گور» اول همان حیوان معروف و «گور» دوم به معنی قبر است:

بهرام که گور می‌گرفتی همه عمر

دیدی که چگونه گور بهرام گرفت؟

اما جناس خود انواعی دارد که به این شرح است: جناس تام، جناس ناقص، جناس زاید، جناس مرکب، جناس مطرف، جناس مضارع و لاحق، جناس لفظی و جناس مکرر. در ادامه، مهم‌ترین این انواع را معرفی می‌کنیم.

جناس تام

جناس تام، همان‌گونه که از نامش مشخص است، نوعی جناس است که در آن، دو کلمه در شعر می‌آید که کاملاً یکسان هستند، اما معنی آن‌ها متفاوت است. مثلاً در

بیت زیر از شاهنامه، «روان» اول به معنی جاری است و «روان» دوم به معنی روح و جان است:

خرامان بشد سوی آب روان

چنان چون شده باز یابد روان

یا در بیت زیر از بوستان سعدی، «فتنه» اول به معنی آشوب و «فتنه» دوم به معنی عاشق است:

نماند فتنه در ایام شاه جز سعدی

که بر جمال تو فتنه است و خلق بر سخنش

جناس ناقص

جناس ناقص یا جناس غیرتام، نوعی جناس است که در آن، دو کلمه در یکی از موارد آوایی با هم تفاوت دارند. جناس ناقص را می‌توان در دو دسته جناس ناقص حرکتی و جناس ناقص اختلافی بررسی کرد.

در جناس ناقص حرکتی یا جناس محرّف، دو کلمه در مصوت کوتاه با هم تفاوت دارند. بیت زیر از حافظ جناس ناقص حرکتی دارد:

زمان خوشدلی دریاب و دُر یاب

که دایم در صدف گوهر نباشد

جناس اختلافی

اما در جناس ناقص اختلافی، کلمات در یکی از حروف با هم تفاوت دارند. مثلاً در بیت زیر از حافظ، کلمات «دستی»، «مستی» و «هستی» با هم در یک حرف تفاوت دارند:

کاین کیمیای هستی قارون کند گدا را

گام تنگدستی در عیش کوش و مستی

جناس زاید(افزایشی)

در جناس زاید یا افزایشی، که به نوعی می‌توان آن را جناس ناقص نیز در نظر گرفت، دست کم یکی از چند کلمه نسبت به کلمات دیگر یک حرف بیشتر دارد. برای مثال، در بیت زیر از حافظ، «جان» و «جهان» جناس زاید یا افزایشی دارند:

جان بی جمال جانان میل جهان ندارد

هرکس که این ندارد حقا که آن ندارد

سجع

سجع در لغت به معنی بانگ کردن قمری و سخن با قافیه گفتن است و در صنایع ادبی، سجع آرایه‌ای است که در آن، کلمات نثر هم‌قافیه هستند. می‌توان چنین گفت که سجع در نثر، همان حکم قافیه در شعر را دارد. چند سجع زیبا در نثر زیر از مناجات‌های خواجه عبدالله انصاری، قابل مشاهده است:

الهی اگر چه بهشت چون چشم و چراغ است.

بی دیدار تو درد و داغ است.

دوزخ بیگانه را بنگاه است.

و آشنا را گذرگاه است.

و عارفان را نظرگاه است.

الهی اگر مرا در دوزخ کنی دعوی دار نیستم،

و اگر در بهشت کنی بی جمال تو خریدار نیستم.

الهی!

من به حور و قصور ننازم، اگر نفسی با تو پردازم، از آن هزار بهشت سازم.
سجع را در سه دسته تقسیم‌بندی کرده‌اند: سجع مطرف، سجع متوازن و سجع متوازی.

سجع مطرف

مطرف یعنی طرف‌دار و سجع مطرف به این معنی است که طرف اول یکی از کلمات با طرف اول کلمه دیگر متفاوت باشد. به عبارت دیگر، تنها حرف یا حروف آخر آن‌ها یکی باشند. مناجات زیر از خواجه عبدالله انصاری، سجع مطرف دارد (مثلاً «بپذیر» و «مگیر»).

الهی بنام آن خدایی که نام او راحت روح است

و پیغام او مفتاح فتوح

و سلام او در وقت صباح مومنان را صبوح

و ذاکر او مرهم دل مجروح

و مهر او بلا نشینان را کشتی نوح

عذرهای ما بپذیر و بر عیب ما مگیر.

سجع متوازن

در سجع متوازن، فقط وزن دو کلمه یکی است و حروف آن‌ها یکی نیست. در نثر زیر از کلیله و دمنه، واژه‌های «ضایع» و «باطل» هموزن هستند و سجع متوازن وجود دارد:

دین بی ملک ضایع است و ملک بی دین باطل

سجع متوازی

در سجع متوازی، کلمات هموزن هستند و واج پایانی آنها نیز یکی است. به همین دلیل است که سجع متوازی خوش‌آهنگ‌تر است. نثر زیبای سعدی در دیباچه گلستان، خوش‌آهنگی سجع متوازی را به خوبی نمایان می‌کند:

باران رحمت بی حسابش همه را رسیده و خوان نعمت بی دریغش همه جا کشیده
پرده ناموس بندگان به گناه فاحش ندرد و وظیفه روزی به خطای منکر نبرد

ترصیع

ترصیع در لغت به معنی جواهر نشانیدن بر چیزی و گوهرنشان ساختن است. در ترصیع کلمات یک مصراع یا عبارت با کلمات مصراع یا عبارت دیگر در وزن و حروف پایانی یکسان هستند. در قصیده رشید و طواط نمونه‌ای زیبا از آرایه ترصیع به کار رفته است:

ای منور به تو نجوم جمال

وی مقرر به تو رسوم کمال

بوستانی است صدر تو ز نعیم

و آسمانی است قدر تو ز جلال

خدمت تو معول دوست

حضرت تو مقبل اقبال

همچو اسکندری به یمن بقا

همچو پیغمبری به حسن خصال

نعمت تو نشانه ی آمال

سیرت تو خزانه الطاف

شد مزین به تو مقام و محل

شد مبین به تو حرام و حلال

ملمع

ملمع از کلمه لمعه گرفته شده که به معنی پاره‌ای از گیاه که خشک شده و باقی آن، تر باشد. همچنین، ملمع در لغت به معنی چیزی است که از دو بخش ممتاز ترکیب شده باشد. در اصطلاح ادبی، وقتی شاعر بیت یا مصراع را به زبانی دیگر بیاورد و سروده خود او باشد، می‌گوییم از آرایه ملمع استفاده کرده است.

غزل زیر از سعدی، نمونه زیبایی از آرایه ملمع است:

به پایان آمد این دفتر حکایت همچنان باقی

به صد دفتر نشاید گفت حسب الحال مشتاق

کتاب بالغ منی حبیباً معرضاً عنی

ان افعل ما تری انی علی عهدی و میثاقی

نگویم نسبتی دارم به نزدیکان درگاہت

که خود را بر تو می‌بندم به سالوسی و زراقی

اخلائی و احبابی ذروا من حبه مابی

مریض العشق لا یبری و لا یشکو الی الراقی

قلب یا عکس

قلب در لغت به معنی واژگون کردن است و در اصطلاح ادبی، آرایه‌ای است که در آن، جای دو کلمه در ترکیبات اسنادی، اضافی، فعلی و... با هم عوض می‌شود. بیت زیر از نظامی، آرایه قلب یا عکس دارد («بر در» و «در بر»).

می‌گفت گرفته حلقه در بر

کامروز منم چو حلقه بر در

آرایه های ادبی معنوی

آرایه های ادبی معنوی، آن دسته از آرایه‌هایی هستند که در آن‌ها شاعر با استفاده از معنای کلمات و ترکیب آن‌ها با یکدیگر، یک تناسب معنایی زیبا و ظریف می‌آفریند که علاوه بر زیبایی هنری، با درک معنی شعر نیز کمک می‌کند. در این بخش، با مهم‌ترین آرایه های ادبی معنوی آشنا می‌شویم.

تشبیه

به این جمله توجه کنید: «چهره محبوب مانند ماه زیباست.» ما در این جمله صفت «زیبایی» «چهره محبوب» را با استفاده از کلمه «مانند» به «ماه» تشبیه کرده‌ایم. تشبیه یکی از آرایه های ادبی معنوی است و همانندی میان دو چیز را بیان می‌کند. ساختمان تشبیه از چهار بخش تشکیل شده است: مُشَبَّه، مُشَبَّهٌ بِهِ، وجه شَبَّه و اَدَاتِ تشبیه.

مشبه کسی یا چیزی است که می‌خواهیم آن را مانند کنیم.

مشبه‌به نیز چیزی است که مشبه را به آن تشبیه می‌کنیم.

ادات تشبیه واژه پیوند دهنده میان مشبه و مشبه‌به است.

وجه شبه نیز ویژگی یا ویژگی‌هایی است که مشبه و مشبه‌به در آن‌ها به هم شباهت دارند.

دو رکن اصلی تشبیه «مشبه» و «مشبه به» هستند که بدون آن‌ها تشبیه رخ نمی‌دهد. مجموع این دو را «طرفین تشبیه» می‌نامند.

توجه کنید که دو چیز نمی‌توانند از همه جهات شبیه هم باشند و مشبه و مشبه‌به نیز در صفت یا صفت‌هایی خاص به هم شباهت دارند. این صفت یا صفات همان «وجه شبه» هستند. البته، این شباهت می‌تواند ظاهری و واقعی باشد یا شاعر آن را در خیال خود ساخته باشد. وجه شبه حتماً باید بین طرفین تشبیه وجود داشته باشد، زیرا اگر شباهتی وجود نداشته باشد، تشبیه بی‌معنی خواهد بود. نکته دیگر این است که وجه شبه باید یک ویژگی برجسته باشد تا زیبایی هنری قابل توجهی داشته باشد.

در مصراع دوم بیت زیر از حافظ، «قد و بالای دوست» مشبه، «صنوبر» مشبه‌به و «چون» ادات تشبیه است. حافظ قدر و بالای دوست را از جهت بلندی به صنوبر تشبیه کرده که همان وجه شبه است و در بیت نیامده است.

دل صنوبریم همچو بید لرزان است

ز حسرت قد و بالای چون صنوبر دوست

انواع تشبیه از نظر حذف ارکان تشبیه

بعضی از ارکان تشبیه را که بیان کردیم، می‌توان حذف کرد و بر همین اساس، تشبیه به انواعی تقسیم می‌شود که در ادامه آن‌ها را بیان می‌کنیم

تشبیه مجمل و تشبیه مفصل

در بسیاری از جملات تشبیهی که در نظم و نثر ادبی به کار می‌رود، وجه شبه را بیان نمی‌کنند و بیان آن از جنبه تخیل می‌کاهد. یکی از جنبه‌های زیبای تشبیه همین اندیشیدن به رابطه شباهت بین مشبه و مشبه‌به است. بر همین اساس، می‌توان تشبیه را به دو دسته تقسیم کرد:

تشبیه مجمل: تشبیهی که در آن وجه شبه ذکر نشود، تشبیه مجمل می‌گویند.

تشبیه مفصل: تشبیهی را مُفَصَّل می‌نامیم که در آن، وجه شبه ذکر شود.
معمولاً تشبیه مجمل نسبت به تشبیه مفصل بهتر است.

تشبیه مؤکد و تشبیه مرسل

اما ادات تشبیه نیز می‌توانند حذف شوند و بر این اساس برای تشبیه می‌توان دو گونه قائل شد:

تشبیه مؤکد: اگر ادات تشبیه ذکر نشود، تشبیه را مؤکد یا بالکنایه یا محذوف‌الادات می‌گوییم.

تشبیه مرسل: تشبیه مُرْسَل یا صریح تشبیهی است که در آن، ادات تشبیه ذکر می‌شود.

تشبیه مؤکد بهتر از تشبیه مرسل است. اگر ادات تشبیه ذکر نشود، کلام طبیعی‌تر بوده و گویی شاعر از ابزار تشبیه استفاده نکرده است.

تشبیه بلیغ

تشبیه بلیغ تشبیهی که در آن هم وجه شبه و هم ادات تشبیه ذکر نشود، تشبیه بلیغ نام دارد. اما دو رکن اصلی تشبیه مشبه و مشبه‌به هستند و برخلاف دو رکن دیگر (ادات تشبیه و وجه شبه) هیچ‌گاه حذف نمی‌شوند

که به آن اضافه تشبیهی نیز گفته میشود

مانند واژه خاکدان غم که غم به یک خاکدان تشبیه شده است

استعاره

استعاره در لغت به معنی عاریت گرفتن است و استعمال کلمه‌ای در غیر معنی حقیقی خودش به منظور تشبیه. در واقع، می‌توان چنین گفت که استعاره همان تشبیه است که در آن، یکی از طرفین تشبیه (مشبه و مشبه‌به) حذف شده است. به عبارت بهتر، در استعاره کلمه‌ای را به جای کلمه‌ای دیگر قرار می‌دهیم به این

شرط که مشابهت داشته باشند. یکی از دلایل استفاده از استعاره، تکراری شدن تشبیهات مختلف و رایج آن بین عامه مردم است.

از معروفترین انواع استعاره می‌توان به استعاره مصرحه و استعاره مکنیه اشاره کرد.

استعاره مصرحه

واژه «مصرّحه» مؤنث مصرح به معنی تصریح شده و روشن و آشکار و بی‌پرده است. در استعاره مصرحه مشبه حذف می‌شود و به جای آن مشبه به قرار می‌گیرد. بیت زیر از حافظ را در نظر بگیرید:

بتی دارم که گرد گل ز سنبل سایه‌بان دارد

بهار عارضش خطی به خون ارغوان دارد

در مصراع اول بیت بالا سه کلمه «بت»، «گل» و «سنبل» استعاره مصرحه هستند. شاعر معشوق را به بت تشبیه کرده که پرستیدنی است. چهره معشوق را از نظر زیبایی به گل تشبیه کرده و موی معشوق را به سنبل تشبیه کرده که مانند سایه‌بانی روی صورت قرار گرفته است. بنابراین، با توجه به اینکه مشبه حذف شده، بت استعاره مصرحه از معشوق، گل استعاره مصرحه از چهره معشوق و سنبل استعاره مصرحه از زلف یار است.

استعاره مکنیه

واژه «مکنیه» مؤنث مکنی و به معنی کنیه داده شده است؛ دقیقاً برعکس معنی واژه مصرح. همان‌طور که حدس زده‌اید، در استعاره مکنیه، برعکس استعاره مصرحه، مشبه‌به حذف می‌شود. اما نکته‌ای اینجا وجود دارد و آن این است که در استعاره مکنیه قرینه‌ای برای مشخص کردن مشبه وجود دارد. عطار در تذکره‌الاولیا در ذکر بایزید بسطامی چنین می‌نویسد:

و گفت: به صحرا شدم عشق باریده بود و زمین تر شده بود. چنان‌که پای مرد ...
به گلزار فرو شود، پای من به عشق فرو می‌شد.

همان‌طور که می‌بینیم، عشق به باران تشبیه شده و خود مشبیه که باران باشد،
نیامده است. بنابراین، استعاره مکنیه داریم.

اضافه استعاری

هر اضافه استعاری یک استعاره مکنیه است. اگر مضاف از ویژگی‌های انسان
باشد، تشخیص نیز داریم. اگر مضاف از ویژگی‌های انسان نباشد، فقط استعاره
مکنیه خواهیم داشت.

برای مثال، بیت زیر را در نظر بگیرید:

تا به جایی رسی که می‌نرسد

پای او هام و پایه افکار

در بیت بالا، «پای او هام» و «پایه افکار»، هر دو، استعاره مکنیه هستند که به
صورت اضافه استعاری بیان شده‌اند. در ترکیب «پای او هام»، پا از ویژگی‌ها و
مشخصات انسان است و آرایه تشخیص نیز داریم. اما در ترکیب «پایه افکار»
چنین نیست و آرایه جان‌بخشی نداریم و فقط استعاره مکنیه داریم.

مجاز

مَجاز در لغت به معنی راه‌گذر و گذشتن است و در اصطلاح ادبی استعمال
کلمه‌ای در غیر معنی حقیقی خود است که از جهتی مناسبت با معنی اصلی داشته
باشد. در واقع، مجاز در برابر حقیقت قرار می‌گیرد. بنابراین، می‌توانیم چنین
بگوییم که هرگاه کلمه‌ای را در معنا به جای کلمه دیگری بیاوریم، مجاز به کار
برده‌ایم.

دقت کنید که نمی‌توانیم هر کلمه‌ای را جایگزین کلمه‌ای دیگر کنیم و بگوییم مجاز است. باید رابطه‌ای وجود داشته باشد که این جایگزینی را توجیه کند. به این رابطه در اصطلاح ادبی «علاقه مجاز» می‌گوییم. ادبا علاقه‌های مجاز را در دسته‌های مختلفی بیان کرده‌اند:

مجاز به علاقه جزئیه

در این مجاز جزئی از یک شیء به جای کل آن به کار می‌رود. مثلاً وقتی می‌گوییم «سرتان سلامت»، جزئی از بدن را به جای کل آن به استعمال کرده‌ایم و می‌گوییم سر مجاز از بدن است به علاقه جزء به کل یا علاقه جزئیه. در بیت زیر از نظامی، بیت مجاز از شعر به علاقه جزء به کل است:

به یاد روی شیرین بیت می‌گفت

چو آتش تیشه می‌زد کوه می‌سفت

مجاز به علاقه کلیه

علاقه کلیه بر عکس علاقه جزئیه است و کل یک شیء به جای جزئی از آن به کار می‌رود. در بیت زیر از مسعود سعد سلمان، منظور از «آب سر»، همان «آب چشم» است و سر مجاز از چشم به علاقه کلیه است:

آب صافی شده است خون دلم

خون تیره شده است آب سرم

مجاز به علاقه محلیه

در مجاز به علاقه محلیه، محل چیزی را به جای خود آن به کار می‌بریم. مثلاً در بیت زیر از سعدی، «سر» که محل تفکر و عزم و اراده است به کار رفته است:

سر آن ندارد امشب که برآید آفتابی

چه خیال‌ها گذر کرد و گذر نکرد خوابی

مجاز به علاقه حالیه

در مجاز به علاقه حال، حال را بیان می‌کنیم و منظورمان محل است. در بیت زیر از حافظ، «می» مجاز از «ظرف می» است:

گل در بر و می در کف و معشوق به کام است

سلطان جهانم به چنین روز غلام است

مجاز به علاقه سببیه

در مجاز به علاقه سببیه سبب چیزی را به جای خود آن چیز به کار می‌بریم. در بیت زیر از عطار، «بازو» سبب و علت نیرو و قدرت و مجاز از آن است:

خسروی کارگدایی کی بود

این به بازوی چو مایی کی بود

مجاز به علاقه لازمیّه

در این مجاز، چیزی را به جای چیزی دیگر به کار می‌بریم که همراهی دائمی با آن دارد. در بیت زیر از مولوی، حلق مجاز با علاقه لازمیّه از دهان و زبان است:

گر نبندی زین سخن تو حلق را

آتش گیرد بسوزد خلق را

مجاز به علاقه آلیه

در مجاز به علاقه آلیه، ابزار (به ویژه اندام‌های بدن) را به جای کاری که با آن ابزار انجام می‌شود به کار می‌بریم. در بیت زیر از سعدی، «زبان» مجاز از «سخن گفتن» است:

تو مرد زبان نیستی گوش باش

بر آشفته عابد که خاموش باش

می‌توان چنین گفت که استعاره خود نوعی مجاز است و علاقه مجاز همان
مشابهت.

کنایه

گاهی گوینده می‌خواهد منظوری را برساند، اما به دلایلی نمی‌خواهد آن را به
صورت مستقیم بیان کند. در این مواقع چیزی را بیان می‌کند که در ظاهر معنای
دیگری دارد، اما به طور غیرمستقیم هدف و منظور گوینده را بیان می‌کند. کنایه
یا کنایت در مقابل صراحت قرار دارد و در لغت به معنی پوشیده سخن گفتن است
و در اصطلاح ادبی گفتن لفظی یا سخنی است که بر غیر معنی اصلی خودش
دلالت کند.

دوبیتی زیر از باباطاهر، مثال واضحی برای آرایه کنایه است:

از آن روزی که ما را آفریدی

به غیر از معصیت چیزی ندیدی

خداوندا به حق هشت و چارت

ز ما بگذر، شتر دیدی ندیدی

کنایه را نیز مانند استعاره نوعی مجاز دانسته‌اند. گاهی تشخیص کنایه از مجاز
دشوار است. برای تفاوت قائل شدن بین مجاز و کنایه، دقت کنید که در مجاز فقط
یکی از دو معنی می‌تواند درست باشد. اما در کنایه، هر دو معنی می‌توانند
درست باشند. یکی دیگر از تفاوت‌ها این است که در مجاز کلمات را در معنایی
دیگر به کار می‌بریم، اما در کنایه کلمات معنی حقیقی خود را دارند و ترکیب
آن‌ها با ساختار کلام است که معنی را می‌رساند.

احتمالاً کنایه «دسته گل به آب دادن» را شنیده‌اید که به معنی «اشتباهی بزرگ
کردن» است. اینجاست که هم کنایه و هم معنای آن صحیح هستند، اما مقصود
گوینده، اشاره به اشتباه کردن است نه دسته گل.

اغراق

اغراق در لغت به معنی زیاده‌روی کردن در توصیف کسی یا چیزی است و در اصطلاح ادبی نیز به افراط و زیاده‌روی در مدح یا ذم کسی یا چیزی گفته می‌شود. برخی ادبا برای اغراق سه دسته قائل شده‌اند که در ادامه آن‌ها را معرفی می‌کنیم.

مبالغه

در آن گوینده چیزی را مدعی می‌شود که هم از نظر عقل شدنی است و هم عادتاً در زندگی مثال‌هایی دارد. به عبارت دیگر، مبالغه یا تبلیغ، افراط در وصف چیزی است. بیت زیر از فرخی سیستانی نمونه‌ای از مبالغه است:

هرچه ماهی باشد اندر قعر دریا خون شود

گر سموم هیبتش بر قعر دریا بگذرد

اغراق

گوینده اغراق چیزی می‌گوید که از نظر عقلی ممکن است، اما عادتاً ناممکن و ناشدنی است. بیت زیر از سعدی، نمونه‌ای از اغراق است:

به زیورها بیار ایند وقتی خوبرویان را

تو سیمین تن چنان خوبی که زیورها بیارایی

غلو

گوینده غلو چیزی را می‌گوید که نه با عقل جور در می‌آید نه در زندگی عادی نمونه‌ای داشته و دارد.

بیت زیر از شاهنامه، نمونه‌ای از غلو است:

یکی نعره زد کآب خون شد در ابر

دلاور ز گفت پدر چون هژبر

مراعات نظیر (تناسب)

مراعات النظیر یا مراعات نظیر یا صنعت تناسب آن است که شاعر یا نویسنده در شعر یا نثر خود کلماتی را به کار گیرد که با هم نسبتی و مناسبتی داشته باشند.

مثلاً کلمات «مزرع» و «داس» و «کشته» و «درو» در این بیت حافظ مراعات نظیر دارند:

مزرع سبز فلک دیدم و داس مه نو

یادم از کشته خویش آمد و هنگام درو

یا کلمات «اسب» و «نطع» و «پیاده» و «رخ» و «پیل» و «مات» که همه مربوط به شطرنج است، در این بیت خاقانی:

از اسب پیاده شو بر نطع زمین رخ نه

زیر پی پیلش بین شه مات شده نعمان

حسن تعلیل

حسن تعلیل به معنی علت زیبا آوردن، برای وصفی علتی بیان می‌شود که مناسب آن وصف باشد و همچنین لطیف و در عین حال غیرواقعی و تخیلی. برای مثال، محمدتقی بهار در بیت زیر، به زیبایی کوه دماوند را قلب زمین تصور کرده که دلیل سر بر آوردن آن را غصه‌دار بودن زمین است:

تو قلب فسرده زمینی

از درد ورم نموده یک چند

یا صائب تبریزی، در بیت زیر، دلیل آویزان بودن و سرافکندگی بید را بی‌حاصلی می‌داند:

بید مجنون در تمام عمر سر بالا نکرد حاصل بی‌حاصلی نبود به جز شرمندگی

حس آمیزی

انسان پنج حس دارد و متناسب با این حواس چیزهای مختلف را حس می‌کند. هر حسی محسوس خاص خود را دارد. مثلاً ما «صدای در را می‌شنویم»، «رنگ برگ درخت را می‌بینیم» و... . اگر حس را با محسوسی که مربوط به آن نباشد، بیامیزیم، از حس آمیزی استفاده کرده‌ایم.

در بیت زیر، حافظ برای حس بویایی از شنیدن استفاده کرده است:

بوی بهبود ز اوضاع جهان می‌شنوم

شادی آورد گل و باد صبا شاد آمد

تضاد

تضاد، همان‌گونه که از نام آن بر می‌آید، آرایه‌ای است که در آن دو کلمه متضاد هم به کار می‌رود و با هم می‌آید. مثلاً در بیت زیر از نظامی، دو واژه «نومیدی» و «امید» و همچنین، «سیه» و «سپید» متضاد هستند:

در نومیدی بسی امید است

پایان شب سیه سپید است

انواع تضاد

برای تضاد می‌توان انواعی قائل شد که در ادامه به آن‌ها می‌پردازیم.

تضاد مدرج

در این نوع، می‌توان صفت‌ها را درجه‌بندی کرد. مانند گرم و سرد، پیر و جوان، بزرگ و کوچک و مثال‌هایی از این دست.

تضاد معنایی

در تضاد معنایی که به آن مکمل یا دو عضوی نیز می‌گویند، نفی یک واژه موجب اثبات دیگری است. برای مثال، مرده و زنده، زن و مرد، روشن و خاموش و...

تضاد واژگانی

این نوع تضاد برای واژگانی با پیشوند منفی‌ساز است. برای مثال، آگاه و ناآگاه، باادب و بی‌ادب، دانا و نادان.

تضاد ضمنی

در تضاد ضمنی، دو کلمه در اصل با هم متضاد نیستند، اما وقتی در ضمن کلام با هم می‌آیند، یک ترکیب متضاد تشکیل می‌دهند. برای مثال، فیل و فنجان، راه و چاه.

تضاد دوسویه

از نمونه‌های تضاد یا تقابل دوسویه می‌توان به زن و شوهر، خرید و فروش و... اشاره کرد.

تضاد مکانی

تضاد مکانی یا تقابل جهتی، همان‌طور که نامش نشان می‌دهد مربوط به مخالف بودن جهت‌ها و مکان‌هاست. برای مثال، شمال و جنوب، مغرب و مشرق.

تضاد فعلی

تضاد فعلی تضاد بین فعل‌هاست، مثلاً رفتن و نرفتن، ماندن و نماندن.

برخیز و بنشین در رباعی زیر از تضاد فعلی‌اند:

برخیز و مخور غم جهان گذران

بنشین و دمی به شادمانی گذران

در طبع جهان اگر وفایی بودی

نوبت بتو خود نیامدی از دگران

تضاد نمادین

در تضاد نمادین، شاعر از نمادها کمک می‌گیرد و بین واژگان تضاد می‌آفریند. برای مثال، در بیت زیر از ظهیر فاریابی، خر نماد جسم و عیسی نماد روح است. بنابراین، بین آنها تضاد ایجاد شده است:

سخن چه عرضه کنم با جماعتی کز جهل

زبانگ خر نشناسد نطق عیسی را

یا در بیت زیر از سعدی، بوم نماد بدبختی و هما نماد خوشبختی است:

کس نیاید به زیر سایه بوم

ور همای از جهان شود معدوم

یا در بیت زیر، بنفشه نماد انسان غافل و نرگس نماد انسان آگاه است:

تا کی آخر چو بنفشه سر غفلت در پیش

حیف باشد که تو در خوابی و نرگس بیدار

تضاد مجازی و کنایی

در این نوع، طرفین تضاد در معنای واژگانی و حقیقی خود مخالف نیستند، اما در معنای مجازی با یکدیگر مخالف‌اند.

برای مثال، در بیت زیر، تخت به معنی قدرت و ثروت است و خاک فقر و تهیدستی:

چه بر آهنگ رفتن کند جان پاک چه بر تخت مردن، چه بر روی خاک

یا مصراع اول بیت زیر کنایه از خوشبخت کردن و مصراع دومش کنایه از بدبخت کردن است:

یکی را به سر بنهد تاج بخت

یکی را به خاک اندر آرد ز تخت

تضاد ترکیبی (اضافی یا وصفی)

اگر طرفین تضاد به صورت ترکیب اضافی یا وصفی در سخن ظاهر شوند، تضاد ترکیبی داریم.

برای دو ترکیب کوتاه خردمند و نادان بلند در کلام زیر تضاد ترکیبی ساخته‌اند:

ای پدر، کوتاه خردمند به از نادان بلند

مقابله چیست؟

گاهی پیش می‌آید که تضاد فقط بین دو کلمه نیست و در سطح کلام است. یعنی اینکه اغلب کلمات یک جمله یا مصراع با کلمات یک جمله یا مصراع دیگر تضاد دارند. در این صورت آرایه مقابله داریم.

برای مثال بیت زیر از مسعود سعد سلمان مقابله دارد:

برآورده گردی ز هر تند کوهی

فرورانده سیلی به هر ژرف غاری

یا بیت زیر از رودکی:

کهن کند به زمانی همان کجا نو بود

و نو کند به زمانی همان که خُلقان بود

متناقض‌نما (پارادوکس)

شاید در نگاه نخست، متناقض‌نمایی شبیه آرایه تضاد باشد، اما در واقع این‌گونه نیست. در متناقض‌نمایی، امور متناقضی با هم ربط داده می‌شود که در ظاهر نشدنی است. مثلاً در بیت زیر از سعدی، «حاضر غایب» ترکیبی متناقض نما یا پارادوکس است:

هرگز وجود حاضر غایب شنیده‌ای

من در میان جمع و دلم جای دیگر است

دقت کنید که در تضاد، دو واژه با اینکه با هم تضاد دارند، لزوماً ترکیب متناقضی را نمی‌سازند.

بیت زیبایی زیر از حافظ متناقض‌نمایی زیبایی دارد:

ز کوی یار می‌آید نسیم باد نوروزی

از این باد ار مدد خواهی چراغ دل برافروزی

حافظه به زیبایی بیان می‌کند که باد نوروزی چراغ دل را برمی‌افروزد. همان‌طور که می‌دانیم، باد و آتش برافروختن تناقض دارند.

ایهام استخدام

ایهام استخدام را، خود، می‌توان به سه دسته استخدام تشبیهی، استخدام غیرتشبیهی و استخدام ضمیر تقسیم‌بندی کرد.

استخدام تشبیهی

ایهام استخدام تشبیهی را خود می‌توان به دو صورت بیان کرد:

الف) فعل جمله دارای ایهام است و برای مشبه یک معنی و برای مشبه‌به معنای دیگری دارد. بیت زیر از صائب تبریزی مثالی از این نوع ایهام است

عشقم چنان ربود که دنیا و آخر

افتاد چون دو قطره اشک از نظر مرا

در این بیت، می‌توان دو معنای زیر را استنباط کرد:

بی‌اعتبار شد: دنیا و آخرت از چشم افتاد

بی‌اعتبار شد: اشک از چشم افتاد

ب) اسم در رابطه با مشبه یک معنی و در رابطه با مشبیه معنای دیگری دارد.
بیت زیر از سعدی، مثالی از این ایهام است:

باز آ که در فراق تو چشم امیدوار

چون گوش روزه‌دار بر الله‌اکبر است

در این بیت، الله‌اکبر را می‌توان در ارتباط با چشم امیدوار و گوش روزه‌دار، به دو شکل زیر در نظر گرفت:

الله‌اکبر در رابطه با چشم امیدوار، به معنی دروازه الله‌اکبر (دروازه قرآن) که مسافران از آن وارد شیراز می‌شده‌اند.

الله‌اکبر در رابطه با گوش روزه‌دار که به معنی اذان مغرب است که نشانه‌ای از وقت افطار در ماه رمضان است.

استخدام غیر تشبیهی

استخدام غیر تشبیهی، تعریفی مشابه استخدام تشبیهی دارد؛ بدین صورت که یک اسم با دو معنی در کنار فعلی قرار می‌گیرد یا یک فعل در کنار اسم قرار می‌گیرد و ایهام می‌سازد. تنها تفاوت این نوه ایهام این است که ساختار تشبیهی نیست؛ یعنی مشبه و مشبیه در کار نیست.

بیت زیر از نجیب کاشانی مثالی است از ایهام استخدام غیر تشبیهی:

خمیازه کشیدیم به جای قدح می

ویران شود آن شهر که میخانه ندارد

در بیت بالا، خمیازه با کشیدن و قدح می دو معنای متفاوت دارد.

استخدام ضمیر

استخدام ضمیر در فارسی آنچنان رایج نیست و بیشتر در ادبیات عرب متداول است و به کار می‌رود. در این نوع ایهام، کلمه‌ای که دو معنی دارد در یک معنا به کار می‌رود، اما ضمیری می‌آید که به آن معنی دیگر اشاره می‌کند.

دو بیت زیر از سعدی، ایهام استخدام ضمیر دارد:

امید هست که روی ملال در نکشد

از این سخن که گلستان نه جای دل‌تنگی است

علی‌الخصوص که دیباچه همایونش

به نام سعد ابوبکر سعدبن زنگی است

در ابیات بالا، گلستان در مصراع دوم معنای گلزار می‌دهد، اما ضمکیر همایونش به معنای گلستان، کتاب سعدی، است که معنی دیگر این کلمه است.

اسلوب‌الحکیم

در ایهام اسلوب‌الحکیم، مخاطب جمله را برخلاف منظور گوینده درک می‌کند و بر اساس معنایی که منظور گوینده نیست، جواب می‌دهد. پایه اسلوب‌الحکیم جناس تام است که در آن، واژه در یک مصراع با یک معنی و در مصراعی دیگر در معنی دیگر بیان می‌شود.

بیت زیبای زیر از سعدی، ایهام اسلوب‌الحکیم دارد:

گفتی ز خاک بیشترند اهل عشق من

از خاک بیشتر نه که از خاک کم‌تریم

بیشتر در مصراع اول به معنی زیادتر است و در مصراع دوم منزلت و مرتبه را می‌رساند.

البته باید گفت که اسلوب‌الحکیم می‌تواند سؤالی و جوابی نباشد.

تلمیح

تلمیح در لغت به معنی نمودن و آشکار کردن و نگاه سبک کردن به سوی چیزی و گوشه چشم نگریستن است و در اصطلاح ادبی به اشاره کردن شاعر در شعر خود به قصه یا مثلی معروف یا آوردن اصطلاح بعضی علوم در شعر تلمیح می‌گویند. تلمیح از آن دسته آرایه‌های ادبی است که هم زیبایی می‌آفریند و هم به معنی کمک می‌کند.

در بیت زیر، سعدی به داستان یوسف پیامبر در قرآن اشاره کرده است:

بوی پیراهن گم‌گشته خود می‌شنوم

گر بگویم همه گویند ضلالی‌ست قدیم

یا در بیت زیر از حافظ، به داستان نوح پیامبر اشاره شده است:

ای دل ار سیل فنا بنیاد هستی بر کند

چون تو را نوح است کشتیبان ز طوفان غم مخور

تضمین

تضمین در لغت به معنی چیزی را در ظرفی قرار دادن و گنجاندن است. در اصطلاح ادبی، تضمین آوردن یک بیت یا مصراع از شاعر دیگر در شعر خود است. شعرهایی که تضمین شده‌اند در گیومه قرار داده می‌شوند.

سعدی این‌گونه شعر فردوسی را تضمین کرده است:

چه خوش گفت فردوسی پاک زاد

که رحمت بر آن تربت پاک باد

میازار موری که دانه‌کش است

که جان دارد و جان شیرین خوش است

اسلوب معادله

در آرایه اسلوب معادله، دو مصراع یک بیت، به لحاظ معنایی کاملاً یکسان بوده و به لحاظ دستوری کاملاً مجزا و مستقل‌اند. به این شکل که در یکی از مصراع‌های آن، نکته و پندی اخلاقی مطرح شده باشد و در مصراع دیگر، مثالی برای همان نکته آورده شده باشد. در بیت‌هایی که دارای اسلوب معادله هستند، معمولاً مصراع اول شامل یک پیام و نکته است و مصراع دوم هم دارای مثالی است که همان نکته را تأیید می‌کند.

برای روشن‌تر شدن این موضوع، به مثال زیر دقت کنید.

پیشانی عفو تو را پُرچین نسازد جرم ما

آینه کی بر هم خورد از زشتی تمثال‌ها

مصراع اول بیت بالا، به این معناست که خداوند بسیار بخشنده است و بندگان گناهکارش را به راحتی می‌بخشد. شاعر سپس در مصراع دوم، مثالی را با این

معنا مطرح کرده که آینه حتی اگر تمثال زشتی هم در برابر آن قرار بگیرد، قابلیت‌های خود را از دست نمی‌دهد.

تجاهل العارف (نادان نمایی)

یکی از آرایه های معنوی شعر « تجاهل العارف » است . یعنی انسان دانا و آگاه عمدتاً خود را به نادانی می زند و یا تظاهر به نادانی می کند . در روز مره نیز گاهی پیش می آید که مردم از آن استفاده می کنند . مثلاً معلم به دانش آموز می گوید : تو باید درس بخوانی یا من ؟ یا مردی به همسرش می گوید: نمی دانم تو باید غذا بپزی یا من ؟ و.... این آرایه معمولاً به صورت سوال بیان می شود و در پایان عبارت باید علامت سوال گذاشت . این آرایه برای بیان شگفتی ، مبالغه در تشبیه یا توبیخ مخاطب به کار می رود

مثلاً حضرت سعدی می فرمایند:

ندانم این شب قدر است یا ستاره روز / تویی برابر من یا خیال در نظرم ؟

نماد

هر گاه کلمه ای جز معنی اصلی اش ، نشانه و مظهر معانی دیگری نیز باشد به آن آرایه نماد می گویند . مثلاً طلوع خورشید نماد تولد انسان و غروب خورشید نماد مرگ و موت انسان است .

ایوب نماد صبر و شکیبایی است

مثال:

صدف وار گوهر شناسان راز

دهان جز به لولو نکردند باز

صدف نماد خاموشی و سکوت و کم گویی است .

«انواع قالب شعر در زبان فارسی»

قطعه

قالبی است که در آن قافیه ها فقط در پایان مصراع های زوج می آید حداقل ابیات قطعه دو بیت است.

موضوع قطعه : درون مایه قطعه معمولاً مطالبی اخلاقی ، اجتماعی ، تسلیمی ، حکایت، مدح و هجو است.

نام گذاری قطعه : به این نام بدان سبب است که گویا پاره ای از میان یک قصیده است.

پیدایش قطعه به آغاز شعر فارسی بر می گردد . زیرا در شعر رودکی ، پدر شعر فارسی ، قطعات زیبایی یافته می شود. قطعه در تمام دوره ها در شعر فارسی رواج داشته است.

شاعرانی که به قطعه سرایی شهرت داشته اند:

انوری ، سعدی ، ابن یمین و پروین اعتصامی

مثنوی

شعری که در آن هر بیت قافیه هایی مستقل و جدا از ابیات دیگر داشته باشد مثنوی ، یا دوگانی نام دارد.

مثنوی به سبب امکان نوکردن قافیه در هر بیت برای سرودن منظومه های بلند مناسب تر است.

مثنوی از قدیمترین قالبهای شعر فارسی و مخصوص زبان فارسی است و در همه ادوار از آن استفاده می شده است.

موضوع: مثنوی حماسی و تاریخی

اخلاقی و تعلیمی عاشقانه و بزمی و عارفانه

شعر نیمایی / نو:

شعر نو: شعر بست با مصراعهای کوتاه و بلند که قافیه و ردیف در آن نظم مشخصی ندارد و بسته به احساس نیاز شاعر است از این رو:

دریافت و احساس وزن شعر نیمایی نیازمند دقت بیشتری است.

موضوع شعر نیمایی: درون مایه شعر نیمایی احساسات و تجربیات فردی، عشق، سیاست، فلسفه و ... است.

سرایندگان بزرگ شعر نو فارسی:

نیما یوشیج: مهدی اخوان ثالث، فروغ فرخزاد، سهراب سپهری، احمد شاملو، و ...
از برگزیدگان شعر نو هستند.

دوبیتی

قالب شعری است که از دو بیت با قافیه هایی در مصراعهای اول، دوم و چهارم درست شده است.

وزن دوبیتی: وزن دوبیتی معمولاً مفاعیلن، مفاعیلن، مفاعیلن است و با رباعی فرق دارد.

روش تشخیص رباعی از دو بیتی: ۱- وزن ۲- موضوع

دوبیتی را در فارسی ((ترانه)) هم می گویند.

موضوع دوبیتی: موضوع دوبیتی عارفانه و عاشقانه است.

دوبیتی را بهترین قالب شعری در نزد روستاییان خوش ذوق و خوش لهجه است.

معروفترین شاعران دوبیتی گو: بابا طاهر عریان و فایز دشتستانی
شکل قرار گرفتن قافیه در قالب دوبیتی:

_____ # _____

_____ _____

چهار پاره

دوبیتی هایی است با قافیه های مختلف که در معنی به هم پیوسته اند و معمولاً
مصراعهای زوج هر دوبیتی هم قافیه است.

موضوع چهار پاره : درون مایه چهار پاره بیشتر اجتماعی و غنایی (احساسی)
است.

این قالب پس از مشروطه در ایران رواج یافت و تلاشی بود در جهت ایجاد یک
نوع قالب جدید که بتواند موضوع و درونمایه ای تازه داشته باشد.

سرایندگان معروف چهار پاره : خانلری و فریدون مشیری

شکل قافیه در قالب چهار پاره:

_____ # _____

_____ _____

@ _____ _____

@ _____ _____

رباعی

قالب چهار مصراعی است که مصراع سوم آن معمولاً قافیه ندارد.

وزن رباعی : رباعی در زبان فارسی بر وزن های زیادی آمده است که معروفترین آنها مفعول مفاعیلن مفاعیل و فعل یا (لا حول و لا قوه الا بالله) میباشد.

معمولاً در رباعی لب کلام شاعر ، آخرین مصراع است و سه مصراع دیگر مقدمه سخن است.

موضوع رباعی : درون مایه رباعی فلسفه ، عشق یا عرفان است.

رباعی مناسب ترین قالب برای ثبت لحظه های کوتاه شاعرانه است و در همه دوره ها رواج داشته است و یک قالب خاص ایرانی است.

رباعی سرایان بزرگ شعر فارسی : عمر خیام (بهترین رباعی سرا) عطار، مولوی و بابا افضل کاشانی.

شکل قالب رباعی همانند دو بیتی است.

غزل

شعری است که قافیه آن در دو مصراع بیت اول و مصراع های دوم تمام بیت ها رعایت شده باشد و تعداد ابیات آن بین ۵ تا ۱۲ بیت باشد.

موضوع غزل : درون مایه غزل عاشقانه، عارفانه یا آمیزه های از این دو است و یا مضمونی اجتماعی دارد.

(بیان عواطف و احساسات وصف طبیعت یا گفت و گو از ایام جوانی)

پیدایش غزل : غزل در قرن ۶ هجری قمری رواج یافت بدین گونه که تغزل قصاید به صورت قالبی مستقل درآمد و غزل نام گرفت. محتوای غزل در آغاز عاشقانه بود سپس عارفانه (قرن ۷ و ۸) و بدنبال آن در دوره مشروطیت جنبه اجتماعی به خود گرفت . غزل در روزگار ما نیز همواره از قالبهای درجه اول و محبوب شعر فارسی بوده است.

تخلص شاعری : شاعر در پایان غزل نام خود یا تخلص شاعری خویش را می آورد.

غزل سرایان بزرگ شعر فارسی:

شهریار- هراتی . رهی معیری . صائب تبریزی . حافظ . سعدی . مولوی . سنایی غزنوی

شکل قالب غزل:

×	_____	×	_____
×	_____		_____
×	_____		_____

قصیده

شعری است که مصراع اول و مصراع های زوج آن با هم هم قافیه است و تعداد ابیات آن از پانزده بیت بیشتر است (تا هفتاد و هشتاد بیت)

موضوع قصیده : غالباً ستایش ، نکوهش وصف طبیعت با مسائل اخلاقی است.

هر قصیده چهار بخش دارد:

الف) تغزل : مقدمه قصیده است بامضامینی چون عشق ، یاد جوانی و وصف طبیعت

ب) تخلص: رابطه میان مقدمه باتنه اصلی قصیده است.

ج) تنه اصلی: مقصود اصلی شاعر با محتوایی چون مدح ، رثا، پند و اندرز، عرفان ، حکمت و...

د) شریطه: دعای جاودانگی ممدوح در پایان قصیده است.

مطلع : بیت اول قصیده را گویند.

مقطع : بیت آخر قصیده را گویند.

به گفته ای قصیده مهمترین قالب شعری است چون میزان قوت و توانمندی شاعر را در شاعری می سنجد.

مسمط

در اصطلاح شعری است که در ابتدای آن رشته ای (سه، پنج، هفت مصراع) با ابیات هم وزن و هم قافیه و سپس مصراع‌های با همان وزن با قافیه ای جداگانه در پایان این رشته آورده می شود و مجددا رشته دیگری آغاز می گردد. مجموعه تک مصراع‌ها دارای یک قافیه می باشند.

بنیان گذار مسمط "منوچهری دامغانی" شاعر قرن پنجم است.

در مسمط، هر بخش را یک "رشته" و مصراع آخر را "بند" می گویند. بند حلقه‌ای ارتباط همه‌ی رشته‌ها به یکدیگر است.

درون مایه مسمط غالباً تغزل، مدح، شعار سیاسی، ملی و میهنی است.

ترجیع بند

مجموعه ابیاتی است (حدود پنج تا بیست بیت) یا می توان گفت غزل هایی است که هم وزن با قافیه هایی متفاوت که بیت یکسان مُصرَعی آنها را به هم می پیوندد به هر غزل یک «خانه» و به بیت تکراری «ترجیع» می گویند.

ترجیع بند خاص شعر فارسی است و درون مایه هایی چون مدح ، عشق و عرفان دارد.

قدیم ترین ترجیع بند از فرخی سیستانی و زیباترین آن ها از سعدی (قرن ۷) وهاتف اصفهانی است.

ترکیب بند

شعری است چند بخشی که هر بخش آن از نظر قافیه درون مایه همانند قصیده یا غزل است. این بخش ها را بیت مُصرَع متاوت و نا مکرری به می پیوندد. قدیم ترین ترکیب بند از قطران تبریزی (قرن ۵) است.

مستزاد

در آخر هر مصراع شعری (معمولاً رباعی ، غزل ،قطعه) عبارات کوتاهی آورند که با آن مصراع ها از نظر معنی متناسب باشد. از نظر قافیه هم باید با آن قالب شعری متناظر باشد.

قدیمی ترین مستزادها از قرن پنجم هجری پدید آمده انداز جمله می توان مستزاد مسعود سعد سلمان، عطار و ابن حسام را نام برد.در عصر مشروطه نیز این قالب در شعر نسیم شمال، بهار و ادیب الممالک فراهانی رواجی خاص داشته است.

اهمیت مستزاد از آن روست که در پیدایش شعر نیمایی اثر داشته است.

مفرد

مفرد (تک بیت): شعری که یک بیت دارد.

تک بیته است که شاعر تمام مقصود خود را در همان یک بیت بیان می کند. در مفردگاهی دو مصراع می توانند هم قافیه باشند و یا نباشند.

بعضی گفته اند که «مفرد» در واقع همان کلمات قصار و یا ضرب المثل است که به شعر بیان شده است.

سعدی تک بیت های زیادی دارد که تحت عنوان «مفردات» در آخر دیوانش آمده اند:

بس قامت خوش که زیر چادر باشد جون باز کنی مادر مادر باشد
پای ملخی نزد سلیمان بردن زشت است ولیکن هنر است از موری

تضمین

در معنی قدیم این است که شاعری در ضمن شعر خود، بیت یا مصراعی از شاعر دیگری را بگنجاند. اما تضمین در معنای جدید آن، این است که به همه ی ابیات شعر معروفی (معمولا غزل) مصراع هایی بیفزاید تا تبدیل به قالب مسمط شوند و آن ممکن است مربع، مخمس یا مسدس باشد.

تضمین شیخ بهایی از غزل خیالی بخارایی به صورت مسمط مخمس (مخمس تضمین) نیز معروف است:

تاکی به تمنای وصال تو یگانه اشکم بود از هر مژه چون سیل روانه
خواهد به سرآید غم هجران تو یانه «ای تیر غمت را دل عشاق نشانه
جمعی به تو مشغول و تو غایب ز میانه»

تصنیف

شعری که بیشتر به منظور خواندن آوازی خوانده می شده است.

بوی جوی مولیان آیدهمی یاد یار مهربان آید همی

این شعر منسوب به رودکی است که همراه با چنگ خوانده می شده شاید بتوان
تصنیف دانست و از آن به بعد نیز عده ای از شاعران اشعار خویش را با چنگ
می خوانده اند.

در قرن ششم و هفتم تصنیف سرایی معمول بوده هم چنان که دولت شاه سمرقندی
نوشته است با عود و چنگ می خوانده اند.

در روزگار صفویه نیز سرودن تصنیف متداول بوده است از جمله تصنیف سازان
دوره ی صفویه می توان شاهمراد خوانساری را نام برد.

عارف قزوینی تصنیف ساز و شاعر معروف ، اولین کسی بود که تصنیف را
برای مقاصد سیاسی و میهنی سرود. ملک الشعرا ی بهار ورهی معیری نیز از
تصنیف سازان معروف بودند.

تصویر مربوط به قالب ها

<p style="text-align: center;">مثنوی</p> <p>+----- +----- @----- @----- #----- #----- &----- &-----</p> <p>شعری که هر بیت آن قافیه مستقل دارد. مثل نمونه ی عاشقانه لیلی و مجنون</p> <p>محتوای مثنوی: حماسی، اخلاقی، عاشقانه، عارفانه و تاریخی</p>	<p style="text-align: center;">قصیده</p> <p>+----- +----- +----- ----- +----- ----- +----- -----</p> <p>شعری که مصراع اول با مصراع های زوج آن با هم قافیه و تعداد ابیات بیش از 15 است.</p> <p>محتوای قصیده: مدح، ستایش، وصف و پند و اندرز و حکمت و عرفان و رثاء و مرثیه</p>
<p style="text-align: center;">رباعی</p> <p>+----- +----- +----- -----</p> <p>چهار مصراع بوده و مصراع سوم آن معمولاً قافیه ندارد، حرف اصلی شاعر در مصراع چهارم</p> <p>محتوای رباعی: اغلب عارفانه، عاشقانه یا فلسفی است، خیام نیشابوری، عطار، مولوی</p>	<p style="text-align: center;">قطعه</p> <p>+----- ----- +----- ----- +----- ----- +----- -----</p> <p>شعری که پایان مصراع های زوج آن هم قافیه هستند و حداقل ابیات آن دو بیت است.</p> <p>محتوای قطعه: معمولاً مطالب اخلاقی، اجتماعی، تسلیمی، حکایت، مدح و هجو</p>
<p style="text-align: center;">شعر نو (نیمایی)</p> <p>در شعر نیمایی هجاها با هم یکسان نیست و مصراع ها کوتاه و بلند است. در این نوع قالب های شعری قافیه ها میتوانند مختلف باشند و نیازی به نظم و هماهنگی در قافیه بندی نیست.</p> <p>بنیان گذار: نیما یوشیج برگزیدگان: سهراب سپهری، شاملو، فروغ فرخزاد</p> <p>درون مایه شعر نو: احساسات و تجربه های فردی، عشق، سیاست و ...</p>	<p style="text-align: center;">غزل</p> <p>+----- +----- +----- ----- +----- ----- +----- -----</p> <p>شعری که مصراع اول با مصراع های زوج آن با هم قافیه و تعداد ابیات بین 5 تا 15 است.</p> <p>در غزل معشوق مهم است و شاعر با معشوق سخن می گوید و راز و نیاز می کند</p>

با تشکر از توجه گرم شما

کریمی